



مهربان نور

شماره ۱۶

خبریه: تعطیلات و همگی / سال اول - خرداد ۹۱



| مزار حضرت شاه نعمت اللوی / ماهان کرمان |

به مناسبت زادروز تولد و رحلت **حضرت شاه نعمت الله ولی**، مطلع مجله را به تفعل غزلی از دیوان حضرت شاه نعمت الله آغاز می کنیم:

دست دل در دامن آل عبا باید زدن
 مَهر مَهر حیدری بر دل چو ما باید زدن
 گر نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن
 مدعی را تیغ غیرت بر قفا باید زدن
 این نفس را از سر صدق و صفا باید زدن
 پنج نوبت بر در دولت سرا باید زدن
 پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن
 عاشقانه آن بلا را مرحبا باید زدن
 اصل و فرعش چون قلم سر تا به پا باید زدن
 بعد از آن دم از وفای مصطفی باید زدن
 بر رخ دنیا و دین چون پادشا باید زدن
 لاف را باید که دانی از کجا باید زدن
 طویل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن
 خیمه در دارالسلام اولیا باید زدن
 بر کف نعلین سید بوسه ها باید زدن

دم به دم از ولای مرتضی باید زدن
 نقش حُب خاندان بر لوح جان باید نگاشت
 دم مزن با هر که او بیگانه باشد از علی
 روبروی دوستان مرتضی باید نهاد
 لافتی الا علی لاسیف الی ذوالفقار
 در دو عالم چارده معصوم را باید گزید
 پیشوائی بایدت جستن ز اولاد رسول
 گر بلایی آید از عشق شهید کربلا
 هر درختی کو ندارد میوه حب علی
 دوستان خاندان را دوست باید داشت دوست
 سرخی روی موالی سکه نام علی است
 بی ولای آن ولی لاف از ولایت می زنی
 ما لوئی از ولای آن ولی افراشتیم
 بر در شهر ولایت خانه ای باید گزید
 از زبان نعمت الله منقبت باید شنید

خبرنامه خبری، تحلیلی، فرهنگی مجذوبان نور
 در زمینه حقوق بشر، علوم انسانی و علوم اجتماعی
 سال اول / شماره شانزدهم / خرداد ماه ۱۳۹۱

فرمایشات

• فرمایشات حضرت آقای مجذوب علیشاه

نجوست و شک

• یادی دیگر از حضرت سید نورالدین شاه نعمت الله
 ولی / دکتر حاج نور علی تابنده

اخبار دراویش

• ادامه تحرکات متحجرین در گراش و بازداشت ۵
 درویش گنابادی

• پیام تسلیت و کلا و مدیران سایت مجذوبان نور
 زندانی در بند ۳۵۰ به خانواده‌ی مرحوم آیت الله
 سید عبدالعلی آیت اللهی

• نوزده تن از دراویش گنابادی کوار به دادگاه احضار
 شدند

• روزه سیاسی و کلا و مدیران سایت مجذوبان نور
 زندانی در بند ۳۵۰ زندان اوین

• بستری شدن حمیدرضا مرادی در بیمارستان
 طالقانی تهران

مقاله

• وسعت مشرب و اعتدال مذهب شاه سید نعمت

الله ولی / دکتر سید مصطفی آزمایش

حقوق بشر

• حقوق شهروندی در سیره معصومان (ع)

گفتگو

• گفتگوی با یکی از خدام آستان متبرک حضرت

سید نورالدین شاه نعمت الله ولی

حضرت شاه نعمت الله ولی، از عرفای بزرگ ایران و قطب سلسله نعمت الهی گنابادی که
 تاثیر عمیقی در رواج مذهب شیعه و غنای مکتب تصوف نه تنها در ایران بلکه در کشور هایی مثل
 هند و افغانستان و ... بر جای گذاشت.

او مردی از مردان حق بود که وارستگی و معنویت اش، نام وی را در عده ی بزرگان و معارف
 عرفان، مشهور عام و خاص گردانید.

به مناسبت روز ۲۲ رجب روز بزرگداشت آن حضرت، در این شماره خبرنامه مجذوبان نور سعی شد
 که به طور عمده به حضرت شاه نعمت الله ولی پرداخته شود، و جدا از بیان شرح حال و گوشه ایی
 از اندیشه آن حضرت با یکی از خادمین مزار متبرک ایشان هم گفت و گویی صورت گرفت، امید
 واریم که در این شماره نیز در جهت جلب نظر شما عزیزان کوشیده باشیم.

لزوم آگاهی از حقوق قانونی با اطلاع از قوانین، از حقوق قانونی خود دفاع کنید

حقوق شهروندی در سیره معصومان(ع)

«سید جواد ورعی»

«حقوق شهروندی» که در دانش حقوق از «حقوق اساسی» شمرده می شود و در کنار «حقوق دولت» مطرح می گردد، در سیره و سنت رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) سابقه دارد. هر چند بیش از همه در سیره پیامبر و امام علی که فرصت و مجال کشورداری پیدا کردند، به چشم می خورد و به طور طبیعی در این نوشته کوتاه بیش از سیره ائمه دیگر مورد استناد قرار می گیرد.

• آزادی های اجتماعی - سیاسی

یکی دیگر از حقوق شهروندی که در سیره پیشوایان معصوم به چشم می خورد، «آزادی های اجتماعی» است. حقوق و آزادی هایی که آن بزرگواران در گفتار و رفتار خود از آن حراست می کردند، عبارتند از:

• حق تفکر و اندیشه

یکی از حقوقی که در سیره رسول خدا و ائمه هدی برای مردم به رسمیت شناخته شده، «آزادی تفکر و اندیشه» است. آنان نه تنها مردم را از تفکر و اندیشیدن در مسائل گوناگون برحذر نمی داشتند، بلکه تشویق هم می کردند. این که تقلید در اصول دین ناروا بوده و تأمل در امور اعتقادی سفارش شده، از جمله دلایل آزادی تفکر و اندیشه در اسلام است. چون محور مقاله سیره رسول خدا و جانشینان معصوم اوست، از ذکر آیات قرآن در این زمینه صرف نظر می شود.

در سیره آن بزرگواران نمونه های فراوانی از تشویق به تفکر و تأمل وجود دارد که تنها به بعضی از آن ها اشاره می شود.

از رسول خدا (ص) نقل شده که یکی از موارد نه گانه ای که عذاب از امت من برداشته شده، وسوسه ای است که بر اثر «تفکر در خلقت» در دل انسان پیدا می شود. انسان ممکن است در اثر تفکر در باره آفرینش، خدا و جهان هستی تردیدهایی در دلش پیدا شود. به مقتضای این حدیث در دوران تحقیق و تأمل اثری بر این تردید مترتب نمی شود، که یکی از آن ها می تواند عذاب اخروی باشد.

شاهد بر این تفسیر ماجرای مرد عربی است که سراسیمه به محضر رسول خدا آمد و اظهار داشت: «ای رسول خدا! هلاک شدم.»

حضرت متوجه مشکل او شد و فرمود:

«لا بد شیطان به سرعت آمده و پرسیده: «من خلقک؟؛ چه کسی تو را آفریده؟» و تو جواب دادی: خدا. بار دیگر از تو پرسیده: «خدا را چه کسی آفریده؟» و تو نتوانستی جوابش را بدهی و نگرانی که ایمانت را از کف داده باشی.»

عرض کرد: بله، ای رسول خدا، همین طور است.

حضرت فرمود: «ذلک محض الایمان؛ نگران مباش، این عین ایمان است.» [۱]

متفکر شهید استاد مطهری با نقل این ماجرای تاریخی نتیجه می گیرد که شک منزل بدی است، ولی معبر و گذرگاه خوبی است. اگر این شخص در حال شک و تردید باقی می ماند و در جستجوی پاسخ پرسشی که برایش پیش آمده، بر نمی آمد البته هلاک می شد؛ ولی چون به محضر رسول خدا آمد تا نگرانی اش را به حضرت منتقل کند و شبهه خود را برطرف نماید، پیامبر به او فرمود: این عین ایمان است. چون آغازی است برای معرفت بیشتر. این است آزادی تفکر. [۲]

امیر مومنان علی (ع) هم مردم را به پرسش از خود تشویق می کرد و در برابر بی ادبی های افراد نادان به هنگام پرسش طاقت از کف نمی داد و یارانش را از تعرض به بی ادبان برحذر می داشت.

در یکی از مواردی که امام فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی؛ قبل از آن که مرا از دست بدهید، پرسید.» مرد نادانی که قیافه اش به مسلمانان شباهتی نداشت، رو به حضرت کرده و با جسارت گفت: «ای مدعی (نعوذ بالله) نادان و کسی که نفهمیده حرف می زنی! من می پرسم، تو جواب بده»

یاران حضرت برخاستند تا با او به خاطر اهانتش برخورد کنند. امام مانع ایشان شده و فرمود:

«حجج خداوند بر ناراحتی و عصبانیت استوار نمی شود و براهین الهی با آن آشکار نمی گردد.»

سپس امام از او خواست هر سئوالی دارد بپرسد. وقتی امام به همه سئوالات او پاسخ داد، ناگهان ندا سر داد: «اشهد ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله» [۳]

در زندگی امامان دیگر نیز کم و بیش از این موارد مشاهده می شود. احتجاجاتی که از آنان نقل شده، شاهی بر برخورد منطقی و ارشاد گونه آنان با کسانی است که دارای مشکل اعتقادی و مانند آن بودند. [۴]

• حق اظهار نظر در حوزه امور عمومی

رسول خدا(ص) و ائمه اطهار (ع) «اظهار نظر در حوزه امور عمومی» را حق مردم می دانستند. از این رو، با آنان مشورت کرده و «نظرخواهی از مردم» را حق آنان شمرده و در ادای این حق پیشقدم بودند. رسول خدا در موقعیت های گوناگون با مردم مشورت می کرد و بدین وسیله ضمن این که به آنان شخصیت می داد و میان نشان الفت ایجاد می کرد و راه و رسم تعامل با یکدیگر را می آموخت، [۸] «احساس مسئولیت» نسبت به مسائل اجتماعی را در آنان بر می انگیخت. گرچه تصمیم گیری نهایی با پیامبر بود اما مشورت با دیگران را ترک نمی کرد. هرگز از اظهار نظر مردم در مسائل مربوط به آنان ناراحت نمی شد و ایشان را از بیان نظراتشان برحذر نمی داشت.

استاد شهید مطهری معتقد است:

«برای هیچ کس مثل رسول خدا زمینه استبداد و دیکتاتوری فراهم نبود»

ایستادند. حتی اجازه تعرض به مخالفانی که دچار نفاق بوده و به دنبال کارشکنی و عیب جویی بودند، نمی دادند. نمونه های فراوانی از این دست در تاریخ اسلام وجود دارد که برخی از آن ها را در همین نوشته ملاحظه می کنید.

در سیره معصومان به موارد متعددی برمی خوریم که نه تنها از اعتراض و شکایت مردم از کارگزاران حکومتی ناراحت نمی شدند، بلکه به آن ترتیب اثر می دادند که خود نشانگر آن است که این حق را برای مردم قائل بودند. بسیاری از مواردی که امیر مومنان کارگزارانش را توبیخ کرده، با استناد به گزارش های مردم بود. اگر حضرت چنین حقی برای مردم قائل نبود، گزارش های اعتراضی آنان را مبنای برخورد با کارگزارانش قرار نمی داد. حتی امام به اعتراض های اهل کتاب که در پناه حکومت اسلامی زندگی می کردند، ترتیب اثر می داد.

- حضرت در نامه ای به قرظله بن کعب انصاری نوشت:
«برخی از مردان اهل ذمه ناحیه ولایت تو از نهری خبر می دهند که در زمین هایشان جاری بوده و اینک مسدود شده و آبادانی آن ناحیه را با مشکل روبرو کرده؛ با آنان وارد مذاکره شو و به احیای نهر اقدام کن. به جانم سوگند اگر ایشان به آبادانی بپردازند بهتر از آن است که کوچ کنند.» [۱۲]

این نامه به تنهایی کافی است تا اهتمام امام را به تأمین رضایت شهروندان، حتی ذمیان نشان دهد.

پی نوشت ها:

- [۱]. ژان ژاک روسو، پیشین، ص ۳۸
- [۲]. یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۵ «کالوالد الرحیم»
- [۳]. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۵۹۵
- [۴]. کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۹۲؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۵؛ ج ۱۸، ص ۴۳۷
- [۵]. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۵۳
- [۶]. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۳
- [۷]. نهج البلاغه، نامه ۵ «ان عملک لیس لک بطعمه ولکنه فی عنقک امانه»

- [۸]. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۸۶
- [۹]. محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۲۲، ص ۳۹۸ «اذا بلغ بنو ابی العاص ثلاثین رجلاً، اتخذوا دین الله دخلاً و عبادالله خولاً و مال الله دولا.» «خول» را بردگان (طریحی، مجمع البحرین، ماده خول)، مواشی و نعم (فیروزآبادی، القاموس المحیط، ج ۳، ص ۳۷۲) تفسیر کرده اند؛ نهج البلاغه، خ ۹۳ «وایم الله لتجدن بنی امیه لکم ارباب سوء بعدی.»
- [۱۰]. محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۱۰ «انّ الخلافه محرّمه علی ولد ابی سفیان.»

- [۱۱]. احمدی میانجی، پیشین، ج ۲، ص ۵۹۵ «انی لم ابعث علیکم معاداً ربّاً و انما بعثته اِخاً و معلماً و منقداً لامرالله و مطیعا الذی علیه من الحق ممّا فعل.»

- [۱۲]. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۹۵ «أن بیسّر الناس بالخیر، و یأمرهم به، و یعلّم الناس القرآن، و یفقههم فیه، و ینهی الناس، فلا یمسّ القرآن إنسان إلا و هو طاهر، و یخبر الناس بالذی لهم، و الذی علیهم، و یلین للناس فی الحق، و یشدّ علیهم فی الظلم»

ولی هرگز استبداد در امور اجتماعی نمی ورزید و کوشش می کرد مردم را به دموکراسی عادت دهد. داستان ها از مشورت های رسول خدا هست. رأی و نظر و فکر و عقیده مردم را محترم می شمرد، با آن ها تبادل نظر می کرد، با این که با عالم وحی متصل بود.» [۹]

این سیره در میان امامان نیز رواج داشت. جملات امیر مومنان در این زمینه شگفت آور است. ایشان در یک سخنرانی که از حقوق و تکالیف شهروندان و دولتمردان سخن می گفت، فرمود:

«در باره من گمان مبرید که اگر سخن حقی گفته شود، بر من گران می آید و یا مرا به بزرگی تعظیم نمایید، زیرا کسی که گفتن حق یا شنیدن پیشنهادی عادلانه بر او دشوار آید، عمل به آن دو برای وی دشوارتر است. پس از حق گویی یا مشورت به عدل خودداری نکنید.» [۴]

گاهی افراد عادی از این که امام معصوم از آنان نظر می خواهد، شگفت زده می شدند. ولی امام روحیه اعتماد به نفس را در آنان دمیده و بر اظهار نظر پافشاری می کرد.

• حق سؤال، انتقاد، اعتراض و شکایت

یکی از حقوق شهروندان در برابر حکومت «حق سؤال، انتقاد و اعتراض» بود. در فرهنگ اسلامی و سیره پیشوایان معصوم مردم در برابر حاکمان حق سؤال، انتقاد، اعتراض و حتی شکایت دارند. و متقابلاً دولتمردان «مسئول و موظف به پاسخگویی» اند. وقتی امام معصوم خود را مقید بدانند که به سؤالات، انتقادات و اعتراض ها و حتی شکایات مردم پاسخ دهد و خود را فوق سؤال و اعتراض و شکایت نداند، حاکمان غیر معصوم به طریق اولی چنین وظیفه و مسئولیتی دارند. در گفتار و سیره معصومان هرگز «پاسخگویی» در برابر خداوند «رافع مسئولیت پاسخگویی» در برابر مردم نبوده است.

رسول خدا به نظرات مردم و سؤال، انتقاد و اعتراض های آنان در امور مربوط به خودشان پاسخ می داد و مردم را به خاطر آن تخطئه نمی کرد. - در صلح حدیبیه، به رغم اعتراض بعضی از اصحاب نسبت به اصل صلح یا برخی از مواد آن، شنیده نشده که رسول خدا با معترضان برخورد کرده باشد. [۵]

- در جنگ که رسول خدا بر خلاف معمول غنائم را بین مهاجران تقسیم کرد، عده ای از انصار اعتراض کردند. حضرت آنان را به خاطر اعتراضشان سرزنش نکرد، بلکه فقط به ایشان فرمود:

«آیا راضی نمی شوید که به جای مال دنیا رسول خدا از آن شما باشد؟!» امیر مومنان علی (ع) با استناد به جمله ای از رسول خدا (ص) مبنی بر این که «هرگز امتی که در آن حق ضعیفان از زورمندان با صراحت و بی لکنت زبان ستانده نشود، روی سعادتمندی نبیند»، به کارگزارانش توصیه می کرد که وقتی را برای شکایات و درد دل کردن مردم با خود، بدون حضور نیروهای مسلح اختصاص دهید تا بتوانند بدون لکنت زبان با تو سخن بگویند. [۱۰]

- حضور ایشان در دادگاهی که قاضی اش منصوب خود حضرت و شاکی اش مردی یهودی بود که در پناه دولت اسلامی زندگی می کرد، و قبول حکم به ناحق قاضی که بر اساس ظواهر حکم کرده بود [۱۱]، نمونه ای بی نظیر از «پای بندی به عدالت» و «به رسمیت شناختن حقوق شهروندان (حتی اهل ذمه) در دادخواهی از حاکمان جامعه» در تاریخ بشریت است.

در برابر تندروری های بعضی از یاران و اطرافیانسان نسبت به کسانی که احیاناً دچار شبهه شده و لب به انتقاد و اعتراض می گشودند، می



گفتوگویی با یکی از خدام آستان متبرک حضرت سید نورالدین شاه نعمت الله ولی (قدسی الله سره العزیز)

« درویش ها رو نباید دست کم گرفت، اگر درویش واقعا درویش باشه، فرقی هم نمی کنه، گنابادی و نور علیشاهی و سهروردی و فلان فرقه و سلسله نداره، همه مرید یک درگاهند، همه، در یک خونه رو می زنند، همه فقیر در خانه مولا هستند. درویش رو نباید دست کم گرفت »

اینها جمالاتی بود از زبان یکی از خدام آستانه حضرت شاه نعمت الله ولی که حدود ۲۰ سال هست که به قول خودش افتخار داشته که آنجا خدمت کند، زاد روز حضرت شاه نعمت الله ولی هم بهانه‌ای شد که تصمیم بگیریم با یکی از خدام گفت و گویی بکنیم، گفت و گویی که مثل بیشتر حرفهای این روزها به درد و دل کشیده شد، گفت و گویی که درست است که از درد بود اما چون از دل بود شنیدنی‌ست :

در مورد خود حضرت شاه نعمت الله اگر نکته ای دارید و مطلبی هست بفرمایید :

در مورد حضرت شاه نعمت الله که در کتاب ها نوشته اند، مطالب زیاد است، ایشان محفل بزرگ قطب و بزرگ قوسی به نام شیخ عبدالله یافعی رو درک کرده و آنجا متشرف به فقر شده و هفت سال از جان و دل خدمت آن بزرگوار را کرده و به قول حافظ شیرازی:

شبان وادی ایمن کسی رسد به مراد که هشت سال ز جان خدمت شعیب کند

پس از سالها خدمت، اجازه دستگیری و تلقین ذکر و فکر از مرشد خودش می گیرد و به ایران می آید و سالهای زیادی هم به جاهای مختلف در سفر بودند، شاه برهان الدین خلیل الله در کرمان متولد می شود، سالهایی هم در یزد ساکن بودند و در نهایت ۲۵ سال آخر عمر در ماهان کرمان ساکن می شوند، عمر شریفشان ۱۰۳ سال بود است، در واقع این طور که نوشته اند که ولادت و رحلت ایشان در یک روز صورت گرفته، البته تاریخ رحلت ایشان اختلافی نیست، ماده تاریخ « عارف به اسرار وجود » یعنی در سال ۸۳۴ هجری قمری به عنوان سال رحلتشون ذکر شده، در ماهان هم خانقاهی داشتند و به تربیت سلاک الی الله مشغول بودند.

در مورد این مزار، که از کی شکل و شمایل این چنین پیدا کرد، این مکان در زمان حضرت شاه چگونه بوده و چه استفاده ای داشته است را شرح دهید؟

عرض شود که مجموعه ی این بنا در سه دوره مختلف کامل می شود، دوره تیموریان و صفوی و قاجار. در مورد حضرت شاه هم، ایشان یک هفته قبل از رحلتشان وصیت می کنند که در همین قطعه از خانقاه که حضرتشون الان دفن هستند، به خاک سپرده شوند. در واقع این سبک و سیاق جدید بعدا ساخته می شود، قبلا خانه و خانقاه درویشی بوده، در ابتدا بارگاهی به هزینه پادشاه هند، به نام سلطان احمد شاه بهمنی روی مزار ایشان بنا می شود، که همین هسته مرکزی مزار است، این درب های که در ۴ گوشه حرم قرار دارد و یک در دیگر به نام درب قفسه که در گوشه حرم قرار دارد، نیز به دستور همان شاه از هند فرستاده می شود و در اینجا نصب می شود، که بسیار نفیس است و از چوب صندل و خاتم کاری عاج فیل روی آن انجام شده و بیش از ۶۰۰ سال قدمت دارد، در دوره صفوی هم ضلع غربی مزار الحاق می شود و در اواخر دوره قاجار هم ضلع شرقی توسعه پیدا می کند و به این صورتی در می آید که الان می بینید.



یک نکته ای که در مورد بنای این مزار هست، درب های این آستان هست، می دونید بعضی اعداد جنبه مقدسی دارند، مثل ۷، ۴۰، ۱۱۰، ۱۲۱. در رابطه با این عدد ۷ هم طوری در این بنا بکار رفته که هفت در به قرینه هم رو به روی هم باز می شوند و شما که از سمت شرق وارد می شوید از هفت در عبور می کنید که به عنوان نشانی از هفت زمین و آسمان و یا هفت شهر و مراحل عشق و مراتب سلوک تعبیر کرده اند.

این ها مطالبی مربوط به ساختمان این بنا بود، یه مطلب دیگری که اغلب سؤال می کنند، در مورد اتاقی است که در گوشه غربی یا دارالحفاظ شاه عباسی هست که حجره ایست معروف به چله خانه، خلوت گاه و یا حجره سلطان ابوالوفا هم به آن می گویند، زیرا آقای سلطان ابوالوفا در این اتاق دفن شده اند. ایشان از مریدان مکتب نعمت الهی بودند البته هم عصر با حضرت شاه نعمت الله ولی نبودند، در واقع از شاعران بودند که قصیده های زیادی هم در نعت و منقبت حضرت رسول (ص) و حضرت مولا (ع) داشتند، به نوشته دکتر باستانی پاریزی در این حجره ایشان اعتکاف می کنند، حتی تزئینات و نقش ها و رنگ های گیاهی که در این اتاق به کار رفته نیز از ایشان بوده،



در سقف چله خانه سنبلی و نمادی از تاج مبارک حضرت شاه، که به تاج دوازده ترک یا تاج ولایت گفته می شود، این سمبل همان تاج است. یکی وارونه در سقف کوچک است و یکی هم دایره بزرگی است که با خطوط مورب و جدای از یکدیگر که هر ترکی متعلق به یکی از ائمه (ع) دارد.

جا دارد که من حکمت این تاج دوازده ترک را از لسان مبارک حضرت شاه که در رساله تاج نامه که مرقوم داشتند، برای شما بخوانم، در رساله تاج نامه می فرمایند:

«بدان که ای عزیز تاج دوازده ترک است و دوازده طلب»

بعد فرمودند :

«فی المثل دوازده برج در آفاق (یعنی جهان) و دوازده در انفس» بعد می فرمایند: « و اما دو نقطه ی "ت" تاج اشاره است به دو قرص شمس و قمر، شمس اشاره به حضرت محمد و قمر هم اشاره به شاه ولایت»

بعد می فرمایند :

«پس درویش یا سالک به هر ترک می بایست ترک یک فعل قبیح نماید و طلب یک فعل احسن» در پایان هم مرقوم داشته اند که تاج دوازده ترک اشاره است به ائمه و اولاد پیامبر(ع):

تاج سر عارفان آگاه فرزند رسول نعمت الله

این پنج بیت شعر هم در حکمت همین تاج ولایت فرمودند، بشنوید و ببینید چقدر زیبا است می فرماید: (اینجا خطاب به اهل الله، به خواص است)

کز ره معنی ده و دو ترک دارد تاج شاه
ترک خود بینی و ترک عیب کن بی اشتباه

ای که می پوشی لباس اهل دل یک ره بدان
ترک بخل و ترک بغض و ترک قهر و ترک کین

ترک خور پس ترک خواب و ترک افعال تبا
پس الف دال است بر ذات خدای نیک خواه
رهـــــرو باید که آید بر طریق شاهراه

ترک نخوت ترک شهوت ترک آزار کســـــان
نقطه را اثبات بر علم است و اسرار نـــــان
راه سید جو طریق نـــــت الله نیستی است

اما اشعار به کار رفته در دیوار های این اتاق نیز از صاحب همین قبری است که در آنجاست.

در گذشته بسیاری از مشایخ و افراد برای ترقی روحی و به نسبت حال و کیفیت احوالشون چله های متعددی را در اینجا به ریاضت مشغول بودند، در گذشته مثل امروز نبوده که شب ها، درب اینجا بسته بشه و حالت بازدید و جنبه تاریخی داشته باشه در گذشته اینجا خانه پدری درویشان محسوب می شده، و از سند یا پاکستان امروزی از هند، خلاصه نه فقط ایران بلکه از اکناف عالم، اینجا می آمدند، زیارت و مدت ها در جوار بودند و این حجره های اطراف مزار برای این کار استفاده می شده، اما دیگر امروز این رونق وجود نداره.

فکر می کنید علت اینکه این موارد کمتر شده چه چیزی می باشد؟ جایگاه امروز اینجا برای مردم ماهان چگونه است؟

مردمان ماهان هم بیشتر قدیمی ها ارادت خاصی به این محل دارند، و جدا از درویشی به عنوان با دید یک سید معتقد به دین، احترام قائل هستند، من یادم هست که در گذشته که زندگی با نفت مشکل بود به هر حال، مردم بطری بطری نفت برای چراغ های آستان می دادند، فانوس ها را روشن می کردند، خب یک سری هم که ایشان رو بیشتر شناختند و به عنوان شاه درویشان عالم دیدند، اما بعد عده آمدند و تبلیغاتی کردند که اینها صوفی هستند و مغزها رو شست و شو دادند که حسن بصری صوفی بود، خون به دل مولا کرد، چه کرد و چه کرد تا با این حرف ها ذهن ها رو تحت تاثیر قرار دهند، اما هنوز هم خیلی هستند با اعتقاد به پاپوس این بزرگوار می آیند. و گرنه خیلی تصمیمات برای اینجا بوده، من نمی خوام خیلی باز کنم ولی اتفاقات زیادی پیش اومد، ولی خود حضرت شاه و بالاخره این عده ایی که می آیند و به درویش ها اجازه نمی دهند، جمعیت درویش ها خیلی زیاد است، درویش ها رو دست کم نباید گرفت، اگر درویش واقعا درویش باشه، فرقی هم نمی کنه، گنابادی و نور علیشاهی و سهروردی و فلان فرقه و سلسله نداره، همه مرید یک درگاهند، همه در یک خونه رو می زند، همه فقیر در خانه مولا هستند. درویش رو نباید دست کم گرفت.

اما خب با بی توجهی گذاشتند که به خودی خود این بنای تاریخی و معنوی ویران بشه، وقتی بنایی که مربوط به ۷۰۰ سال پیش است، هیچ مرمتی روی آن انجام نشه خیلی جا ها پوسیده می شه، دیوار ها و حصار های اطراف سالهاست که نیاز به تعمیر و مرمت داره و حتی از محل در آمد خود آستان نیز هزینه نمی شود، چی بگم...



مراسم هایی هم توسط درویش در اینجا برگزار میشود ؟ مثلا در روز ولادت حضرت علی(ع) یا زاد روز حضرت شاه نعمت الله؟

در گذشته مراسم هایی زیادی انجام می شد، در روز ۱۳ رجب و ۲۲ رجب که سالروز ولادت و رحلت حضرت شاه است ارادتمندان می آمدند، از سلسله نور علیشاهی می آمدند، عده ای دف زن هم داشتند، با اوقاف هماهنگی می شد، متولی اینجا اداره اوقاف ماهان هست، حتی چند سال پیش گروه ۴۰ دف می آمد و مراسم اجرا می کرد و هر سال افت پیدا کرد به طوری که این سالها اجازه ندادند، یعنی مراسم طوری نبود که خود درویشان بیایند و مراسمی داشته باشند، فقط یک شربت و شیرینی از طرف خود اوقاف می دادند و مثل سالهای گذشته مراسمی درویشان نداشتند، در صورتی که در گذشته در طول سال چندین بار سفره پهن می شد، سفره ای از محل درآمد های املاک و موقوفات حضرت شاه، که بسیاری از مسئولین ماهان دعوت می شدند و درویش هم می آمدند و مردم غیر دعوتی هم الی ماشا... می آمدند و غذای تبرکی می گرفتند و نوش جان می کردند، مطبخ خانه داشت، یعنی الان هم هست ولی قبلا فعال بود، مشایخی می آمدند و اتاق هایی بود برای اقامت.



این هم الان یادم اومد که مردم و مسافران نوروزی در روزهای نوروز به خصوص روز اول عید به این مکان می آیند تا لحظه تحویل سال در این مکان مقدس باشند و سال جدید خود را در جوار آستانه مقدس حضرت شاه نعمت الله، شروع کنند ...

آخرین باری که من غذای اینجا روزیم شد، سال ۶۸ بود از طرف سلسله سلطان علیشاهی گنابادی، آقای سرهنگ سعیدی خدا انشا... درجه اش عالی، متعالی بگرداند، ایشان بودند، آقای وثوق هم مناجات می خواندند و آقای قاعی هم پیش نماز شدند، کیپ تا کیپ آدم نشستند بود.



یک بار هم حضرت رضا علیشاه با تعدادی از مریدان و مشایخ آمدند، آن موقع ۶ میلیون تومان پول آوردند به قصد آبادانی و عمران اینجا، حفر چاه و گل کاری آستان، اما خب عده ای از اوقاف آمدند و گفتند این پول را در اختیار ما بگذارید تا آن طور که صلاح می دانیم خرج کنیم با نظارت میراث فرهنگی، آقای رضا علیشاه هم می فرمایند که این پول مال فقراست یعنی درویشان که به من داده شده، و آن موقع مزاحمت هایی هم برای ایشان ایجاد کردند، عده ای جمع شدند، به هر حال ...



حتی بعد از زلزله هم حضرت رضا علیشاه هزینه کاشی کاری های گنبد را تقبل کردند و تشریف آوردند و برای رسیدگی حضوری با توجه به کهولت سن از پله ها بالا رفتند. و یکی دیگر از مشایخ سلسله نعمت اللهی که در خانقاه تهران هستند نیز کمک هایی کردند و بخاری ها و ... وقتی اینجا گاز کشی شد تهیه کردند.

اینجا حساب و کتابی در کار هست، خدا می داند که هر کسی که اینجا قد یک سر سوزن خدمتی بکند، مثلاً برای رضای خدا و خشنودی این بزرگوار (حضرت شاه نعمت الله ولی) یک کاغذ پفک یا آشغال بردارد و تو سطل بندازد، اجر و مزد دارد، حساب و کتاب دارد، خب اگر هم کسی آگاهانه اینجا خیانتی بکند، اگر اهل دل باشد که بلافاصله چوبش را می خورد، چون اهل دل هم گاهی کج می رود و عوضی می رود، اینها زود تر، اما اگر اهل دل هم نباشد اگر بالاخره از حد بگذراند گوش مالی می شود.

خلاصه اینجا حساب کتاب در کار هست عزیز من، مثلاً یک شخصی بود که من نمی خوام خیلی اسم بگم، به یه نحوی اساعه ادبی کرد و نیت هایی داشت در مورد آستان، اما بعد مشکلاتی برایش پیش آمد که می دانم که پشیمان می شود و ۴۰ لیتر گلاب اعلی را به آقا سید جواد از نوادگان شاه می دهد تا شب جمعه ها اینجا گلاب پاشی شود و حتی خودش اولین بار با همین آقا سید جواد شبانه به داخل مقبره می رود و با گلاب شست و شو می کند، و همچنین شخص دیگری هم که بی احترامی کرد و نیت هایی داشت در بین مردم طوری رسوا و شناخته شد که مجبور شد اینجا رو تا همیشه ترک کنه و دیگه برنگرده، خب این هم از عنایات و کرامات حضرت شاه بود که نشون میده اگر اینجا کسی بیشتر از گلیمش پاش رو دراز کنه، حتما چوبش رو میخوره.

این سالهایی که اینجا خادم بودید، برای خود شما، چطور بوده؟ خود شما چه چیزی حس کردید، چی دیدید؟

از آرزوهای من این بوده که لباس خادمی اینجا را بپوشم و خدمت گذاری آستان حضرت شاه را بکنم، من جاهای دیگری کار می کردم، کفش ملی، ذوب آهن، سالها توی مزار قرآن می خواندم و دوست داشتم که خادم آستان باشم، با شخصی که خودش سرپرست چند قسمت از جمله آستان بود گفتم به این امید که این شخص برای من کاری بکند، اول ایشون هم موافقت کرد، تحقیقاتی هم در مورد من انجام شد و معتمدین شهر هم مرا تأیید کردند، اما بعد این شخص دست دست کرد، علتش هم این بود که شاید فکر می کرد که شاید چون من هم قرآن بلدم هم مداحی می کردم و هم شعر می دانستم شاید کمتر به او توجهی بشود، ایشان خودش هم خادم بود، من مطمئن بودم که من پذیرفته می شوم، چند نفر می گرفتند اما بعد که فهمیدم من نیستم خیلی دلم شکست، خلاصه ۴ سالی گذشت و همیشه در دلم بود که یه نفر آمد خانه ما و گفت که اداره اوقاف کسی را می خواهد که تلفن جواب بده و چایی بده، من هم رفتم و چند ماه مستخدم اداره اوقاف بودم ولی بعد جور شد و در شیفت خادمین رفتم، من این را از عنایات و کرامات حضرت شاه می دانم.

ممنون که وقتتون را در خدمت ما گذاشتید. خواهش می کنم، موفق باشید.

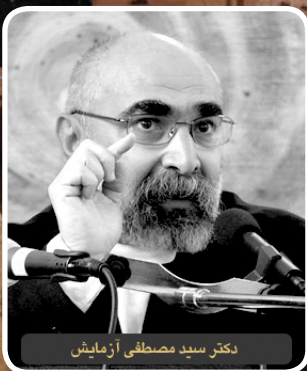


اینجا حساب و کتابی در کار هست، خدا می داند که هر کسی که اینجا قد یک سر سوزن خدمتی بکند، مثلاً برای رضای خدا و خشنودی این بزرگوار (حضرت شاه نعمت الله ولی) یک کاغذ پفک یا آشغال بردارد و تو سطل بندازد، اجر و مزد دارد، حساب و کتاب دارد، خب اگر هم کسی آگاهانه اینجا خیانتی بکند، اگر اهل دل باشد که بلافاصله چوبش را می خورد، چون اهل دل هم گاهی کج می رود و عوضی می رود، اینها زود تر، اما اگر اهل دل هم نباشد اگر بالاخره از حد بگذراند گوش مالی می شود.



وسعت مشرب و اعتدال مذهب شاه سید نعمت‌الله ولی

برگرفته از مجموعه کتابهای "عرفان ایران"



دکتر سید مصطفی آزمایش

دست دل در دامن آل عبا باید زدن
مُهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن
گر نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن [۱]

دم به دم از ولای مرتضی باید زدن
نقش حبّ خاندان بر لوح جان باید نگاشت
دم مزن با هر که او بیگانه باشد از علی

از مطالعه و پژوهش در آثار شاه سید نعمت‌الله ولی عشق بی‌پایان وی به اهل بیت و دوازده امام و ترغیب پیروان خویش به اعتصام به ولایت چهارده معصوم آشکار می‌گردد. شاه نعمت‌الله با بیان صریح مطالبی از این قبیل:

لاف را باید که دانی از کجا باید زدن
طلبل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن [۲]

بی‌ولای آن ولی لاف از ولایت می‌زنی
ما لوایی از ولای آن ولی افراشتیم

به دو نکته اشاره می‌نماید:

الف - کسانی که خود را پیرو مکتب تصوف و عرفان می‌شمارند به ولایت علی مرتضی متمسک و مستمسکند، زیرا بدون "ولای علی" ولایت مفهوم و معنایی ندارد:

هر کسی را امام و راهبری است رهبر جان ما علی ولی [۳]

ب - آن که تا زمان شاه نعمت‌الله صوفیان حقیقی علی‌رغم ارادتی که به علی علیه‌السلام و چهارده معصوم داشتند، از روی تقیه این مطلب را می‌پوشاندند؛ و برای نخستین بار شاه نعمت‌الله تصمیم به آشکارکردن این اصل محوری اعتقادات صوفیانه گرفت و پرچم ولایت علی را برافراشت و دوران "نواختن طبل در زیر گلیم" یعنی تقیه و مخفی کردن اعتقادات قلبی را سپری شده دانست. شاه نعمت‌الله در آثار خویش اصرار بر این نکته دارد که تصوف بدون ولایت معنی ندارد؛ و ولایت چیزی جز ارادت به چهارده معصوم نیست.

آن که عالم‌تن است و او جان است
غلطی گفته‌ام که جانان است
گر تو را صد هزار برهان است
.....
خدمت ما به قدر امکان است

سید اولیا علی ولی
گرچه من جان عالمش گفتم
بی‌ولای علی ولی نشوی
.....
واجب است انقیاد او بر ما

.....
 دوستی رسول و آل رسول
 باطنا شمس و ظاهرا ماه است
 رو رضای علی به دست آور
 یادگار محمد است و علی

.....
 نزد مؤمن کمال ایمان است
 نور هر دو به خلق تابان است
 گر تو را اشتیاق رضوان است
 نعمت‌الله که میرمستان است [۴]

حفظ حرمت خلفای راشدین

علی‌رغم عشق فراوان به چهارده معصوم و پیروی از مذهب تشیع، شاه نعمت‌الله به واسطه وسعت مشرب خاص خود که از ذائقه تصوف و عرفان ایشان ناشی می‌شده است رعایت حرمت خلفای راشدین را نموده که این امر دلیلی بر عدم تعصب خام و نفی سختگیری بی‌جای مذهبی و نشانه وسعت مشرب و مداراگرایی و خشونت پرهیزی شاه نعمت‌الله ولی می‌باشد. البته در آثار شاه نعمت‌الله اشاره به نام خلفای راشدین و بزرگان «تسنن» بسیار قلیل و اندک است؛ اما همه‌جا نامی اگر از آنها به میان آمده همراه با احترام بوده است. به‌عنوان مثال:

الف-

چهار یار رسولند دوستان خــــدا
 به دوستی یکی، دوست‌دارشان هر چار [۵]
 یعنی خلفای راشدین [ابوبکر و عمر و عثمان علی(ع)] چهار تن از صحابه پیغمبر اکرم(ص) می‌باشند و به‌واسطه دوستی پیغمبر باید این چهار صحابی را دوست داشت.

ج - «... از نبی بر چهار رکن نبوت که ابوبکر و عمر و عثمان و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است...» [۶]
 ج - استناد به چند روایت از روایان سنی مذهب به شرح ذیل:

«عن عبدالله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم قال: لو كنت متخذاً خلیلاً لاتخذت ابابکر خلیلاً ولکنه اخی و صاحبی و قد اتخذ الله صاحبکم و صاحبی خلیلاً، بیت:

صدق صدیق باید ای صادق
 تا شوی عاشقی چنان لایق

و قال فی عمر: لو کان بعدی نبی لکان عمر الخطاب.

و عن انس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین...

نعت باران رسول فرموده
 جان مؤمن قبول فرموده

و عن طلحه بن عبدالله قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم، لکل نبی رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان.

و عن سعد بن ابی وقاص قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلی، انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی. و عن زید بن ارقم قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم، من كنت مولاه فعلی مولاه...» [۷]

اگر صحت انتساب این نسخ خطی به شاه نعمت‌الله مورد تردید نباشد مندرجات آن قرینه‌ای است بر آنکه شاه نعمت‌الله با استناد به روایات مختلفه اهل سنت و جماعت ضرورت احترام به خلفای راشدین را مورد توجه قرار می‌داده است. البته از جانب دیگر باید توجه داشت که به‌طور کلی شاه نعمت‌الله در ذکر احادیث و روایات فقط به نقل قول از روایان موردقبول شیعیان اکتفا نکرده و در این کار عمد داشته است. وی در برخی موارد خاص تعدادی از احادیث نبوی را از قول روایان موردقبول عامه ذکر نموده تا با استناد به قول خود اهل تسنن به اثبات ارکان تشیع پردازد؛ و این شیوه او از ظرافت بسیار زیادی برخوردار است.

نقل قول عامه در اثبات ظهور مهدی موعود(عج)

روشن‌ترین نمونه نقل روایات اهل تسنن را در موضوع ظهور حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف مشاهده می‌توان کرد. شاه نعمت‌الله در اثبات اعتقاد شیعیان در مورد ظهور مهدی روایات موجود در این باب را از قول ابوبهریره و ابوسعید الخدری و... نقل نموده و روشن کرده که اعتقاد به ضرورت ظهور مهدی که از عترت رسول خدا(ص) و هم‌نام و هم‌شکل رسول خدا(ص) است و مأموریت او از میان بردن اختلافات مذهبی و خاموش کردن جدال‌های ناشی از آراء متفاوته مجتهدان در امور دینی از اعتقادات اسلامی است و اختصاص به تشیع ندارد و روایان سنی - که ضرورتاً موردقبول شیعیان نیستند - نیز آن را روایت کرده‌اند.

اعتدال مذهبی شاه نعمت‌الله

«نصیحت: اسراف و امساک هر دو مذمومند. افراط و تفریط [هر دو] مردود[اند]. خیر الامور اوسطها. بیت:

در همه کار معتدل می‌باش
 تابع قول اهل دل می‌باش» [۸]

از بررسی افکار و آثار شاه نعمت‌الله ولی تردید برجا نمی‌ماند که به‌طور کلی شاه نعمت‌الله تشیع و اعتقاد به دوستی چهارده معصوم را مخالف احترام به صحابه نمی‌داند. از جانب دیگر کاربرد دیگری از واژه "سنی" ارائه نموده و این کلمه را بر "شیعه حقیقی" اطلاق می‌نماید؛ چرا که از سنت پیغمبر متابعت می‌کند و هواهای نفسانی و آرای باطله و تمایلات و تخیلات خود را به‌جای رفتار و کردار و گفتار رسول خدا(ص) سرمشق قرار نمی‌دهد. شاه نعمت‌الله، پیروان و شیعیان حضرت علی(ع) را "سنی" حقیقی می‌خواند و از حضرت علی(ع) با لقب "محبی السنه والجماعه" (احیاکننده و زنده سازنده سنت رسول خدا و امت مسلمان) نام می‌برد. چنانچه در انتهای رساله نسبت خرقة می‌فرماید:

«... و او از امام الاثمه محبی السنه والجماعه سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء مظهر العجایب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام، و او از حضرت نقطه دایره ظهور احدیت و مرکز اظهار محیط واحدیت، اول به‌معنی و آخر به‌صورت، صدر صغه اصطفی، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم... والحمد لله والمنه و صلی الله علیه و آله اجمعین و سلم.» [۹]

شیعه آری؛ رافضی نه!

هر که ز اهل خداست تابع آل عباست
دوستی خاندان درد دلیم را دواست
صورت او "هل اتی" معنی او "انما" است
پیروی او بود دین حقیق و راه راست
مشهد پاک نجف روضه رضوان ماست
لحمک لحمی و راست همدم او مصطفاست
آیت او "انما" ست آن که ولیّ خداست
مدّعی این طریق رهرو راه خطاست

منکر آل رسول، دشمن دین خداست
جان "علی ولی" در حرم کبریاست
باب حسین و حسن ابن عم مصطفی است
سلطنت "لافتی" غیر علی خود که راست
یکسر موی علی هر دو جهانش بهاست
هر که موالی بود خویش من و آشناست
آن که ولیّ خداست آیت او "انما" ست
بنده درگاه او "سید" هر دو سراسر است [۱۰]

در زمان‌های گذشته برخی از متعصبین شیعه از روی نادانی و جهالت به خلفای ثلاثه راشدین بی‌حرمتی و توهین می‌کردند. این قبیل افراد متعصب اصطلاحاً "رافضی" خوانده می‌شدند و "رفض" به معنی بی‌دینی است. در قرن هشتم هجری و بخصوص دورانی که مقارن جوانی سید نورالدین نعمت‌الله و مصادف با ایام تحصیلات وی در حوزه‌های دینی بود؛ مذهب تشیع رونق ظاهری چندانی نداشت و شیعیان عقیده خود را پنهان می‌داشتند و تقیه می‌کردند. یکی از دلایل این امر آن بود که متعصبان از اهل تسنن، این مخالفت‌های جاهلانه و عوامانه عده قلیلی از متعصبان شیعه را بهانه سرکوب تشیع قرار داده و کلیه دوستداران چهارده معصوم - و نه فقط عوام و جاهلان - را رافضی و بی‌دین شمردند و در قمع و قلع آنان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌نمودند. به این ترتیب آتش اختلاف و نفاق در میان این دو دسته مسلمان همیشه زبانه می‌کشید. وجود چنین نفاق و اختلاف بی‌پایه میان برادران دینی و پیروان رسول خدا و ارادتمندان به قرآن مجید دلیلی جز تنگ‌نظری، سیطره‌گرایی، خشونت‌گرایی و سرکوب عقیده مخالف نداشت.

از مذهب و دین ما چه پرسی
نقشی که خیال غیر بندد
آن است که "رأی" ما بر آن است [۱۱]
در مذهب ما همه مناهی است [۱۲]

شاه سید نورالدین نعمت‌الله به تجزیه و تحلیل این اوضاع ناخوشایند پرداخت و به این نتیجه رسید که تا دارویی برای جهالت عوام‌الناس پیدا نشود نمی‌توان امیدی به رفع دشمنی از امت مسلمان نمود. به همین دلیل تصمیم به افشاء و طرد تنگ‌نظران و خشونت‌گرایان از جامعه اسلامی گرفت اعم از آن که سنی یا شیعه مذهب باشند. به این ترتیب دست به یک مرزبندی قاطع با روافض در جامعه شیعه و با خارجیان از میان طوایف اهل تسنن زد. هم‌چنین از همه آن کسانی که "اجتهاد" را در مقابل "نص" قرار می‌دادند بلکه از آن برتر می‌شمردند نیز فاصله گرفت و من جمله از معتزله تبراً جست و به این ترتیب پس از تصفیه ناخالصی‌هایی از این دست، از آسمان جهان‌بینی توحیدی، طریقه جامعی در پیروی از رسول خدا(ص) عرضه نمود که در زیر رایت آن همه مسلمانان می‌توانستند جمع آیند و به قرآن و عترت پیغمبر اکرم(ص) اعتصام جویند. شاه نعمت‌الله ولی نام "مذهب جامع" بر این روش توحیدی نهاد: "مذهب جامع از خدا دارم".

ره سنی گزین که مذهب ماست
ور نه گمگشته ای و در خللی

مذهب جامع از خدا دارم
این هدایت مرا بود ازلی [۱۳]

و برای روشن ساختن مفهوم مذهب جامع در رساله نصیحت‌نامه که برای تعلیمات ویژه به فرزند و جانشین خود شاه خلیل‌الله نگاشته، می‌نویسد:
«نصیحت: موحد به توحید جامع باش. بیت:

همه را جمع کن؛ یکی گردان
اسم جامع ز هر یکی برخوان» [۱۴]

شاه نعمت‌الله در این قبیل ابیات می‌فرماید ره سنی را که مذهب ما می‌باشد انتخاب کن، یعنی اگر می‌خواهی "سنی" باشی، مانند ما "سنی" باش. زیرا مذهب مورد قبول ما راهی به غیر از راه و مذهب ابوحنیفه و شافعی و احمد حنبل و مالک می‌باشد و در عین حال راه و روش معتزله و خارجیان و روافض نیز نیست.

مذهب مورد قبول شاه نعمت‌الله همان مذهب جامع است که بر پایه مدارا و عشق و ایثار می‌گردد و از خشونت و تعصب و سب و دشنام و دشمنی برکنار است. شاه نعمت‌الله می‌فرماید که اگر در جمع پیروان مذهب جامع داخل نشوی - به هر راهی که بروی - درحقیقت گمراه و گمگشته و در خلل هستی.

اما چرا شاه نعمت‌الله مذهب جامع خود را "طریق سنی" می‌خواند؟ زیرا اختلافات موجود در جامعه بزرگ اسلامی را که به فرقه فرقه کردن این امت منجر شده ناشی از بدعت‌گرایی‌های بی‌فرجام می‌شمارد و راه برون رفت از مخمصه این موقعیت ناهنجار را رجوع به سنت سنی رسول خدا(ص) می‌شمارد؛ چنان که در رساله نصیحت‌نامه به فرزندش شاه خلیل‌الله چنین دستور می‌دهد: «و تابع سنت سنی حضرت محمدی می‌باش.» [۱۵]

درحقیقت شاه نعمت‌الله متابعت از "سنت" رسول خدا(ص) را در برابر کلیه بدعت‌گرایی‌های مذهبی "روافض" و "خوارج" قرار می‌دهد و می‌فرماید:
"رافضی" کیست؟ دشمن بوبکر
"خارجی" کیست؟ دشمنان علی [۱۶]

به این ترتیب نه تنها از هر کسی که با "علی" دشمنی می‌کند بی‌زار می‌نماید؛ بلکه از دشمنان "ابوبکر" خلیفه اول نیز فاصله گرفته، به صراحت و روشنی روش آنان را که به اسم تعصب ورزیدن در دوستی علی به سب خلفای راشدین می‌پردازند محکوم می‌سازد:

رافضی نیستم ولی هستم
مؤمن پاک و خصم معتزلی [۱۷]

وی از حضرت علی(ع) به عنوان «امام الائمه محیی السنه والجماعه» [۱۸] نام می‌برد و طریق سنت و جماعت را به عنوان مذهب و طریقت ایشان معرفی کرده و آن‌گاه در رساله تحقیق السلام می‌فرماید:

«نزد ارباب بصائر مقرر است که اقرب طرق و انور سبل، طریق اهل سنت و جماعت است. بیت:

این است طریق آشنایی
ره رو تو اگر رفیق مایی

و باید که از مذاهب باطله که اهل حق بر ابطال آن متفقند احتراز نمایی... قدری بی‌قدر و معتزله معزوله...» [۱۹] آن‌گاه؛ پیروی از علی را عین پیروی از رسول خدا می‌شمارد و می‌گوید:

مصطفی و مرتضی را دوست دار
دو به صورت دان و در معنی یکی [۲۰]

مفهوم روشن این بیت آن است که کسانی که حقیقتاً پیرو سنت پیغمبر و مطیع ولایت رسول خدا(ص) می‌باشند به حکم اتحاد ذاتی میان محمد(ص)

و علی(ع) در حقیقت پیروان علی علیه السلام اند و پیروی از علی و اطاعت از سنت پیغمبر "امر واحد" است و بس. نظیر همین مطلب را شاه نعمت‌الله در رساله مکاشفات با استناد به حدیث نبوی ذکر کرده و فرموده:

«قال النبی صلی الله علیه و آله: یا علی انت منی و انا منک. بیت:

تو منی، من توام، دویی بگذار من نماندم، تو هم تویی بگذار» [۲۱]

این مطلب گواه بر آن است که اگرچه شاه نعمت‌الله احترام همه صحابه را مراعات می‌نماید و حرمت خلفای راشدین را پاس می‌نهد؛ اما بالجمله هیچ یک از این اشخاص را هرگز در کفه برابری ترازو با علی مرتضی(ع) نمی‌نهد. او ذات علی(ع) و ذات پیغمبر(ص) را هم گوهر و یگانه و چنان که خواهیم دید همان "فیض اقدس" می‌داند؛ یعنی صادر اول یا نوری که از فیضان آن سایر عوالم هستی موجودیت یافته‌اند. به این ترتیب جایگاه علی(ع) در نظر شاه نعمت‌الله ولیّ مقامی فوق بشری و الهی است. چنان که می‌فرماید:

او را بشر مخوان تو، که سر خداست او او را دیگر است و حالت او نیز دیگر است [۲۲]

و در دنباله همین بیت می‌افزاید:

نزدیک ما خلیفه بر حق امام ماست مجموع آسمان و زمینش مستخر است [۲۳]

شاه نعمت‌الله ولیّ مخالفت با علی(ع) را سبب خروج از دین و ارتداد کامل به حساب می‌آورد و خوارج را در زمره کافران قرار می‌دهد که به لعنت الهی معذبند:

لعنت به دشمنان علی گر کنی رواست می‌کن مگو که این سخت بس مکرر است
گویی که "خارجی" بود از دین مصطفی؟! خارج مگو که خارجی شوم کافر است [۲۴]

[۱] دیوان شاه نعمت‌الله ولی، با مقدمه سعید نفیسی، انتشارات باران، قاصید، ص ۲۷.

[۲] همان، قاصید، ص ۲۸.

[۳] همان، قاصید، ص ۳۳.

[۴] همان، قاصید، ص ۵.

[۵] همان، غزل ۸۵۲، ص ۳۳۷.

[۶] رسائل شاه نعمت‌الله ولی، به اهتمام عبدالحسین ذوالریاستین، مرداد ۱۳۱۱، مطبعه ارمغان، ص ۹۰.

[۷] نسخه خطی شماره ۴۲۶۲ کتابخانه ملک مورخ به سال ۱۱۰۹ ه. ق و نسخه خطی شماره ۱۴۶۴

کتابخانه ملی مورخ به سال ۱۱۳۴ ه. ق و کتاب مسافرت‌های شاه ولی...، تألیف دکتر حمید فرزام، اصفهان، شهریور ۱۳۴۷، صص ۵۹ و ۶۰ و حواشی آن منقول از تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت‌الله ولی، دکتر حمید فرزام، انتشارات سروس، ۱۳۷۴، صص ۵ - ۵۹۴.

[۸] رسائل حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی، رساله نصیحت‌نامه، ج ۱، به سعی دکتر جواد نوربخش، ص ۳۸۶.

[۹] همان، رساله نسبت خرقه، ج ۱، صص ۵ - ۱۷۴.

[۱۰] دیوان شاه نعمت‌الله ولی، غزل ۱۸۵، صص ۵ - ۱۰۴.

[۱۱] همان، غزل ۲۳۷، ص ۱۲۳.

[۱۲] همان، غزل ۲۸۹، ص ۱۴۰.

[۱۳] همان، غزل ۱۵۲۵، ص ۵۸۱.

[۱۴] رسائل حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی، ج ۱، رساله نصیحت‌نامه سید خلیل الله ولده، ص ۳۸۹.

[۱۵] همان، ج ۱، رساله نصیحت‌نامه سید خلیل الله ولده، ص ۳۹۰.

[۱۶] دیوان شاه نعمت‌الله ولی، غزل ۱۵۲۵، ص ۵۸۱.

[۱۷] همان، غزل ۱۵۲۳، ص ۵۸۰.

[۱۸] رسائل حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی، ج ۱، رساله نسبت خرقه، ص ۱۷۴.

[۱۹] رساله تحقیق اسلام، جزو مجموعه خطی رسائل شاه ولی، شماره ۴۲۶۲ متعلق به کتابخانه ملک، شماره ۹۴ منقول از تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت‌الله ولی، صص ۷ - ۵۹۶.

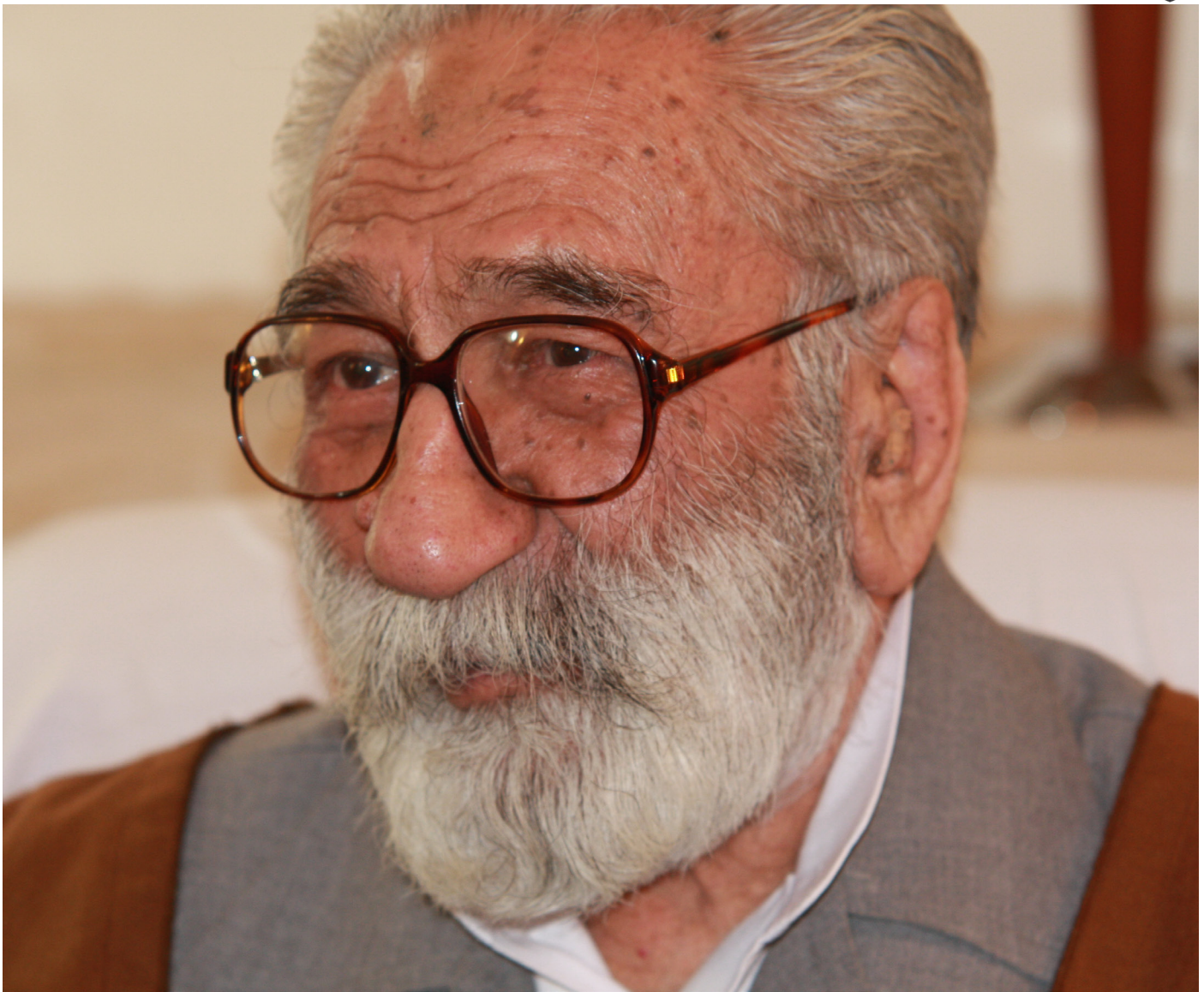
[۲۰] دیوان شاه نعمت‌الله ولی، قاصید، ص ۳۴.

[۲۱] رسائل حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی، ج ۲، رساله مکاشفات، ص ۳۳۰.

[۲۲] رسائل حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی، ج ۲، رساله مکاشفات، ص ۳۳۰.

[۲۳] همان، قاصید، ص ۴.

[۲۴] همان، قاصید، ص ۴.



فرمایشات حضرت آقای مجذوب‌علیشاه نحوست و شک

مجلس صبح چهارشنبه، ۱۰ / ۳ / ۱۳۹۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسائل خیلی ساده ای است که اگر ما توجه کامل به ذکر و فکر و به اصطلاح اعتقادات مان داشته باشیم، حواسمان در آن بیشتر باشد، خود به خود آنها برایمان حل می شود، حالا در مورد اینکه خود به خود حل می شود، می گویند ذهن بشر مثل یک ذره بین است، همانطور که چشم بشر عدسی دارد، یعنی مثل ذره بین است که اگر جلوی نور بگیرند، خود آن نور همه چیز را می سوزاند و از بین می برد، به همین شکل ذهن هم اگر منظم باشد و جلوی نور حقانیت و وحدت و به اصطلاح نور ایمان قرار بگیرد، همان نور همه ی این مسائل و مشکلات را از بین می برد. ولی چیزهایی کوچکی است که اگر بماند بزرگ می شود، مثلاً اطباء می گویند، یک میکروب (یا غده ای) چیزی در بدنتان پیدا شد، فوری عمل کنید والا بزرگ می شود، شبیه به آن است ولی لازم نیست حتماً اینطور باشد.

دو تا سؤالی که رسیده حالا می خواهم جواب بدهم، هر دوی آنها از این قبیل است. حیوانات را که خداوند آفریده به همه ی آنها علاقه دارد، البته انسان نسبت به بعضی حیوانات علاقه اش بیشتر است نسبت به بعضی علاقه اش کمتر است که از لحاظ یا شکلی یا از لحاظ مثلاً قابل مصرف گوشتی هستند، مثلاً در نظر همه آهو، حیوان خیلی قشنگ و خوبی است، سگ خوب نیست. البته این عرف جامعه است، آهو را به این جهت دوست داریم که می توانیم گوشتش را بخوریم، اما گوشت سگ را نمی توانیم بخوریم، که مآخذ اولیه ی که آدم خوشش می آید یا خوشش نمی آید، همین است که برای ما قابل مصرف هست یا نیست؟! این خُب خیلی قضیه ی مهمی است.

مثلاً جغد در همه ی ادبیات ما ذکر شده است به او بدبین هستند، می گویند جغد خرابه میخورد، نه اینکه جغد خرابه می خواهد، چون جغد از انسان می گریزد و انسان همه جا را آباد می کند، خُب جغد از انسان خوشش نمی آید دیگر، همانطوری که ما از جغد خوشمان نمی آید، جغد هم از ما خوشش نمی آید. ما که سهل است، العیاذ بالله، بلا تشبیه، حضرت موسی (ع) و آن کرم در نزد خدا هر دو سؤال کننده هستند جواب می دهد، کرم خودش را، هم ردیف موسی فرض می کند می گوید موسی را چرا آفریدی! به چه دردت می خورد! در مورد جغد هم علتش این است. و همه ی ادبیات ما از وقتی هست که کتاب هایی مثل کتاب های ادبی، گلستان. وقتی می خوانیم، از جغد به عنوان حیوان نامبارکی اسم بردند، حالا نمی دانم

چرا! نمی دانم قبل از این چطور شده است. ولی فعلاً هم اینطوری است اما هیچ اثری ندارد، اثر در فکر ماست نه در اینها. حضرت صالحعلیشاه می گفتند یک سفری تهران تشریف آورده بودند، بعد می خواستند برگردند، در مجلس عمومی فقرا که هم زن ها شنیدند هم مردها، فرمودند که ما می خواهیم روز دوشنبه به گناباد حرکت کنیم، دوشنبه هم روزی هست که همه می گویند سفر نکنید، ماه صفر هم است، دوشنبه ای که ما می خواهیم حرکت کنیم، قبل از ۱۳ صفر است که این را هم، همه بد می دانند، رو به مشهد که می خواهیم برویم رو به مشرق می شود که همه ی این تقویم ها نوشتند فلان ستاره رو به آن طرف است و کاری که رو به مشرق باشد، نباید کنید، ما میخواهیم بکنیم. هیچ کس چیزی نگوید، فقرا ساکت باشند، چون فرمودند، دیگر هیچ کس چیزی نگفت، به قولی ما نحس اندر نحس رفتیم، سفر را رفتیم هیچ کار هم نشد. ولی از آن طرف این دیگر اینجا حرف ایشان تمام شد منظور نتیجه گیری این است که این نظر مردم است که تأثیر می گذارد، یعنی الان اینجا خیلی چیزهایی ریز نوشته شده کتابها و لوح هایی ریز، هر طوری نگاه می کنید، نمی توانید که بخوانید، ابزاری ندارید که راحت باشید، یک ذره بین جلوی آن بگذارند، همه می خوانید، اثر می کند. این ذهن انسان ها مثل آن ذره بین است البته ذهن انسان ها فرق هم می کند، ذهن فقرا در مورد فقر و درویشی چون در واقع تمرکز حواس را داشتند و دارند و آن ذره بین را درست روی مورد قرار میدهد، در این ها خیلی مؤثر است و این هاست که مؤثر است.

بنابراین مثلاً محققین و اینهایی که تاریخ زیست شناسی و امثال اینها را می نویسند آزمایش و تحقیق می کنند، مگر جغد چه گناهی کرده که هیچ کس راجع به اون حرف نزنند، می گویند نحس است، راجع به آن کتاب ننویسند، نه! در زندگی او، همانطوری باید بررسی کنید که در زندگی بلبل یا کبک می کنید. او برای خودش زندگی دارد، همانطوری که شما زندگیتان را دوست دارید او هم دوست دارد، بنابراین هیچ نحوستی نیست به خصوص در جغد، جز آنچه شما تصورش بکنید، آن هم حیوانی، مثل همه حیوانات دیگر است.

اما پس علتش چه هست که اینطوری می شود؟! یکی عرف و ادبیات هست، در ادبیاتی که می نویسیم، هیچ جا جغد را به خوبی یاد نکردیم حالا چرا! نمی دانم! ولی از آهو از بلبل و از اینگونه حیوانات خیلی به نیکی یاد کردیم که زیبا هستند و امثال اینها، یکی این اثر را دارد، یکی دیگر خاطره ای است که انسان از عمل آن حیوان دارد، ما همه از لاشخور بدمان می آید چه مشکلی دارد؟! ما اگر لاشه بشویم خب همه مردار می خورند بله! خب شیر زنده اش را میگیرد، لاشخور مرده اش را میگیرد، پس باید لاشخور را بیشتر از شیر دوست داشته باشیم، شیر بدتر است، ولی لاشخور را دوست نداریم، با وجود اینکه لاشخور به زنده کار ندارد به مرده کار دارد. ولی همین شکل زشتی که دارد و اینکه لاشه میخورد، آدم چندشش می شود، وقتی این فکر را کند، خود به خود آن فکر در ذهن انسان هست.

به این جهت است که در بعضی حیوانات اینطور است، ولی در مورد جغد نه! در مورد شیر ما جرأت نمی کنیم حرف بزنیم، ولی مع ذلک او را نحس نمی دانیم، این است که به این نحوست ها دسته جمعی، به اصطلاح نباید تکیه کرد، همه این موجودات را خدا آفریده است و نزد خداوند عزیز و محترم هستند، این در مورد یک سؤال بود.

در مورد سؤال دیگری که پرسیده اند، اصولاً بشر خیلی اوقات کاری می کند بعد پشیمان و ناراحت می شود، این امر اگر خیلی تکرار بشود، مثل فطرتش می شود که همیشه این شخص در واقع از کار خودش راضی نیست، این شخص به درون خودش، آن ناخودآگاه خودش بدبین است، از آن امید خیر ندارد هر کاری می کند، می گوید نه! این کار که بد بود، و حال آنکه قبلاً فکر کرده، در این ضمیمه خداوند چندین قاعده گذاشته است، خب ما(بشر) مورد به مورد شرح می دهیم مثل حالا، ولی خدا به این صورت نمی شود، که وارد جزئیات بشود، کلیاتی می گوید که مثلاً از این پرهیز می دهد. این حالت، علامت یک عدم اعتمادی است که شخص به خودش دارد. اگر کم باشد خوب است، برای اینکه انسان اگر خطایی کرد خودش بررسی کند دفعه دیگر انجام ندهد، ولی اگر کاری که کرد منطبق با قواعد عمومی زندگی بود، نه قانون! قواعد عمومی زندگی بود نباید دیگر دو مرتبه به گذشته برگردد. که البته در مورد اینطور اشخاص به طور کلی است «... وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئًا...» (آل عمران/ ۱۴۴)، کسی که به عقب(یعنی همان گذشته) بر می گردد، به خدا ضرری نمی زند چون به خدا ضرری نمی زند قاعدتاً خدا هم همچین خطایی را، خیلی زود می پخشد. در این مسئله در این شکایات نماز به خصوص در نماز خیلی واضح دیده می شود، همه ی افکار قاطی می شود، نگفتند که نماز شما باید حتما چنین و چنان باشد و اینها، یا چهار رکعت باشد، گفتند چهار رکعت است، یعنی اگر حواستان بود با اراده شما چهار رکعت است، ولی خدا ممکن است اراده کند، چهار رکعت شما را تبدیل به پنج رکعت کند ولی اگر خودتان متوجه نباشید نفمید، چهار رکعت را خواندید و رکعت پنجم هم انجام دادید و الحمدلله نماز تموم شد این هیچ ضرری به نماز پنج رکعتی شما یا نماز سه رکعتی شما نخورده است.

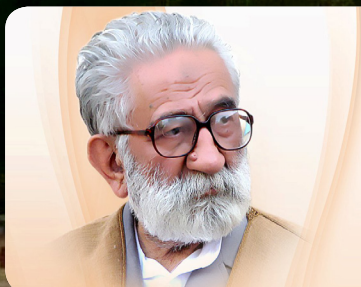
خداوند به اصطلاح خلیفه ای که رو زمین قرار داده است یکی از موارد است. یعنی خودت، خودت را می بخشی خودت به عنوان خلیفه الله، می توانی خودت را ببخشی، این کارها را انجام بدهی، خدا نگفته حتماً باید این نمازی که می خوانی سه رکعت باشد یا چهار رکعت باشد، فقط گفته این کارها را انجام بدهید، دیگر چکار دارید که رکعتش درسته است!! تعداد چند تا است!! خیلی ها هستند اینقدر وسواس دارند که آیا بطوری بشمریم که چند تا است، ریگ برمی دارند و حساب میکنند، حالا همین فردی هم که ریگ برمی دارد اگر در بیابان عربستان باشد، ریگ ندارد از کجا ریگ بیاورد؟! خداوند به نماز ما احتیاج ندارد، چه سه رکعت بخوانیم چه چهار رکعت! نماز ما برای خداوند فایده ندارد، نظری ندارد، این خود ما هستیم که باید برویم، به ما هم نگفته باید اینطوری بخوانی، اگر به این امر مقید بود، به ما میگفت اگر شک کردید نماز را تمام کنید و مجدد از نو بخوانید. خب کسی که مجدد از نو بخواند، باز هم این اشتباه را می کند، نه! به ما گفته این اعمال را فرض کنید که جبران خطاهاست و آنها را درست می کند، اینها را انجام بدهید بعد که کاری ندارد بیاورد بازرسی کند و بعد از این، غلط نامه ای که ما می گیریم، درست شد یا نه؟! درست نماز سه رکعت خودش را خواند یا چهار رکعتش! می گوید این اعمال را ما انجام بدهیم، برای من فرق نمی کند شما سه رکعت بخوانید، یا در اثر اشتباه چهار رکعت یا پنج رکعت، بخوانید.

بعد هم در اینجا چند تا قاعده وضع شده است، یکی می گوید «لاشک لکثیر الشک»، کسی که خیلی شک می کند شک او اعتبار ندارد، نمی گوید یک وسیله ای تعبیه کند، یک کامپیوتر آنجا بگذارد که تعداد رکعت ها را بشمارد نه! از این جهت هم نگران نباشید آن کارهایی که خواسته است، انجام بدهیم دیگر چه می دانید که نمازت درست هست یا نیست!! تازه نماز ما درست باشد معلوم نیست قبول باشد، خدا اگر بخواهد قبول کند چه نماز صحیح چه نماز نادرست هر دو را قبول می کند. اما این عیبش این است که در روحیه ما ممکن است مؤثر باشد و در تمام زندگی همین رویه را داشته باشیم که البته، چون این مسئله تمرکز حواس را به وسیله ی همین ذکر می گوئیم موجب تمرکز حواس ما شده است، همین برای خدا اگر انجام بدهیم، کافی است. همیشه خداوند در همین عبادات هم به اصطلاح محبت و نفع خود ما را در نظر گرفته و الا برای خدا که فرقی نمی کند.

یادی دیگر از حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی



سلطنت فقر - عالم نفوسم



متن پیام دکتر حاج نورعلی تابنده افتتاحیه دومین
سمپوزیوم بزرگداشت شاه نعمت‌الله ولی که در تاریخ
۱۹ و ۲۰ مهر ۱۳۸۲ در دانشگاه لایدن هلند برگزار
شد. (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از این که بار دیگر توفیق یافتیم که زبان و ذهن خود را با بیان کلماتی درباره‌ی شاه سید نعمت‌الله ولی شیرین کنیم، خرسندم و از این حیث از کلیه‌ی کسانی که در این راه زحمت کشیده و این سمینار را فراهم کرده‌اند، متشکر و مسلماً همه‌ی شنوندگان و حاضرین در این جلسه نیز متشکر خواهند بود. البته با بودن اساتید بزرگی که صحبت خواهند کرد، مطالب جالب توجهی خواهید شنید و به همین جهت نیز من وقت زیادی را اشغال نخواهم کرد.

این ستاره‌ی تابان عرفان ایران درخشندگی‌اش به تمام جهان رسیده است و امروز از شخصیت‌های مهمی است که شعرا، فلاسفه، عرفا و اجتماع‌یون همه به او توجه دارند. راجع به شرح حال شاه نعمت‌الله، هم حتماً مطالبی گفته خواهد شد و هم توجه دارید و مطالعه کرده‌اید، لذا زندگی اولیه و به اصطلاح زندگی معمولی ایشان موردنظر ما نیست چرا که سیر حوادث بر همه وارد می‌شود و به طریق یکنواخت همه را در برمی‌گیرد. آن حضرت از کوه‌بنان که موطن اولیه‌ی ایشان بود برای جستجوی راه حق در گردش آمدند به این معنی که بنا بر شعر مشهور در دیوان شمس که «آن‌ها که طلبکار خدایید، خود آید»^۲، ایشان به خود آمد و به دنبال مقصود به سیر و سیاحت پرداخت تا در مکه به حضور شیخ عبدالله یافعی رسید و دست ارادت به او داد و تحت تربیت او قرار گرفت. بعد از آن هم حضرت شاه سفرهای فراوانی به تمام گوشه و کناره‌های عالم اسلامی آن روز کردند تا آن که به کوه‌بنان رسیده و در آنجا در ماهان زاویه‌ای برای سیر و سلوک خویش و تربیت طالبین بنا کردند و تا آخر عمر هم در همانجا ماندند. آن حضرت در مسیر این سلوک، خود مصداق آن مطلبی است که در رسالات خویش در بحث شرافت علم و حال فرموده‌اند. ایشان می‌فرماید که این مسأله بسته به آن است که علم از کجا باشد. هر گاه علم از منشأ علم گرفته شده باشد اشرف است از حال. می‌فرماید که علم اکتسابی از حال پایین‌تر است و حال در این موارد قاطعیت بیش‌تری دارد، ولی اگر علم یعنی آن روابطی که به آن علم می‌گویند در عالم کشف بر او ظاهر شود، این علم از حال مهم‌تر است و همان است که به آن علم مکاشفه‌ای می‌گویند.

خود آن حضرت در جستجوی خداوند بود و طبق معمول این جستجو را در تحصیل علم ظاهری آغاز کرد. بعد از این جستجو و توجه یافتن به این که فقط این علم نمی‌تواند راهنمای انسان باشد، به حال روی آورد و چون به سلاح علم اکتسابی مسلح بود بسیاری از علوم بر او کشف شد. آن حضرت رسالات زیادی نوشته‌اند که تاکنون شصت و چند رساله احصاء شده است و حال آن که می‌گویند در حدود سیصد رساله بوده است. به هر جهت از همین شصت و چند رساله علم مکاشفه‌ای و علم اکتسابی ایشان از طریق حال نشان داده شده است. برای این که نمونه‌ی کوچکی از علم مکاشفه‌ای را درک کنیم به مطلبی که داراشکوه در کتاب سکینه الاولیاء^۳ در شرح حال مرشد خود می‌نویسد مراجعه می‌کنیم. وی قریب به این مضمون می‌گوید که روزی ایشان حال‌شان از لحاظ جسمانی نامناسب بود؛ زیرا گل‌مژه‌ای در پلک چشم‌شان پیدا شده بود که آزارشان می‌داد. خلاصه مطالبی در این زمینه گفتند. یکی از ارادتمندان از این وضعیت خیلی متأثر گردید و در خود فرو رفت و به حالت مراقبه و انقطاع از این دنیا رسید. بعد از مدتی که به حالت عادی بازگشت، خدمت آن حضرت عرض کرد که بفرمایید تخم خیار را ساییده و روی گل‌مژه‌ی شما بگذارند. ایشان این توصیه‌ی او را قبول کردند و همین کار را کردند و خوشبختانه کسالت مرتفع شد. بعد کسی از ایشان پرسید: شما که مرشد و استاد آن شخص هستی چگونه شد که خود متوجه این مطلب نشدید و او متوجه شد. ایشان فرمودند من مرض و صحت را مهمان خداوند می‌دانم لذا با این که به‌طور معمول به مداوا پرداختم، ولی ناراحت نشدم، اما این شخص عارف از ناراحتی من چنان ناراحت شد که او را به عالمی بردند که حقایق اشیا را می‌دید. همان عالمی که پیغمبر به درگاه خدا عرض کرد: «اللهم ارنی الاشیاء کما هی»^۴. در آن عالم که حقیقت همه موجودات و مخلوقات خداوند را می‌توان دید، آن خاصیت خیار را دید و پس از بازگشت از این سفر معنوی، این سوغات را آورد.

این علم مکاشفه‌ای است و در این علم تردیدی نیست و درجه‌اش بالاتر از حال است. خود حضرت شاه نعمت‌الله نیز تمام مراحل را که خود درباره‌اش سخن گفته بودند، یا بعداً گفتند، طی کردند.

از طرف دیگر آن حضرت در اجتماع نفوذ معنوی داشتند و کلیه‌ی طبقات مردم را مورد تربیت و مورد لطف قرار می‌دادند و غالب امرا هم از حضور ایشان بهره می‌بردند. حتی مشهور است که امیر تیمور نیز به حضرت ارادت فراوان داشت. در این‌جا این نکته را باید یادآوری کنیم که متأسفانه ما اکنون عادت کرده‌ایم که هر چیزی را سیاه یا سفید ببینیم. مثلاً چون امیر تیمور را مرد خونخواری می‌دانیم، عده‌ای از ما هیچ کار خوبی را از او نمی‌بینیم. این عیب تاریخ‌نویسی‌های قبلی است و حال آن که باید تمام خصوصیات یک فرد و یک جامعه را بیان کرد. خوبی را خوب دید و بدی را بد. حضرت لوط نسبت به افراد قوم خود نفرین یا اظهار بیزارگی نمی‌کند و می‌فرماید: «أَنِّي لَعَمَلِكُمْ مِنَ الْفَالِقِينَ»^۵، یعنی من از عمل شما بیزارم نه از خود شما. امیر تیمور صرفاً با خونخواری نبود که دنیا را گرفت، او نسبت به

بزرگان دینی و کسانی که مورد علاقه و اعتماد مردم بودند، احترام و ادب فراوان به کار می‌برد و دوستدار معارف اسلامی بود. مشهور است که ششصد آبادی برای وقف کردن به شیخ صفی‌الدین اردبیلی داد. همین‌طور به حضرت شاه نعمت‌الله ولی ارادت داشت. یک بار به مناسبتی حضرت شاه به او فرمودند:

مُلک تو از ختاست تا شیراز

مُلک من عالمی است بی‌پایان

هم‌چنین شاه‌رخ شاه، پسر امیر تیمور که بعد از امیر تیمور بر خراسان به سلطنت رسید ارادت پدر خود را به حضرت دیده بود و خود نیز به ایشان ارادت می‌ورزید. بدیهی است این ارادت موجب حسادت خیلی‌ها می‌شد و حتی در یکی از مجالسی که حضرت شاه برهان‌الدین خلیل‌الله فرزند ارشد و جانشین حضرت شاه نعمت‌الله به دیدن همین شاه‌رخ آمد، تا دم ساختمان سواره آمد و بعد هم طبق معمول کنار امیر نشست. یکی از حاضرین مجلس از روی حسادت گفت که چه بهتر است حضرت برهان‌الدین خلیل‌الله رعایت آداب سلطنت را بکنند و چون شاه اولی‌الامر است، سواره تا دم ساختمان تشریف نیاورند، کنار شاه هم ننشینند کما این که همه‌ی حاضرین ایستاده به خدمت می‌رسند و مطالب دیگری از این قبیل. ایشان در جواب گفتند من پدرم هم به همین صورت به دیدن پدر شاه می‌آمدند و از طرفی شأن من و شأن شاه نیست که من ایستاده باشم. شنیدم از پدرم که فرمود: اگر کسی توقع کند که ما در حضور او ایستاده باشیم، حرام‌زاده است. این درواقع کنایه‌ای هم بود. شاه به آن درباری فرمود: فضولی نکن، این مسایل

به تو مربوط نیست. منظور این که به حضرت شاه نعمت‌الله احترام زیادی می‌گذارند. منتهی در اثر این که پادشاهان هند علاقه و توجه خاصی به تشیع داشتند و بارها تقاضای تشریف‌فرمایی حضرت شاه نعمت‌الله را به آن دیار داشتند، ایشان شاه برهان‌الدین خلیل‌الله را به آنجا فرستادند و ایشان مدتی در آنجا بودند و چون برادران‌شان و سایر اقوام ازدواج‌هایی با شاهزادگان هندی کردند و بستگی‌هایی پیدا کردند، تقریباً مقیم آنجا شدند و حتی بعد از حضرت شاه هم در آنجا بودند و تا مدت‌ها سلسله‌ی نعمت‌اللهی در هندوستان جاری بود.

در بسیاری از کتب و نوشته‌ها مرسوم شده است که این اصطلاح را به کار می‌برند که حضرت شاه نعمت‌الله بانی و مؤسس سلسله‌ی نعمت‌اللهی است. چنین قولی برای کسانی که وارد به مسایل عرفانی نباشند قدری شبهه‌انگیز است، زیرا لفظ مؤسس و بانی معمولاً در مورد بانیان و مبتکرین یک مکتب و مذهب یا دین جدید به کار برده می‌شود. اساس اعتقاد اهل تصوف و عرفان این است که اخذ تربیت باید از رهبر دینی باشد و به صرف کتاب کافی نیست و الا اگر به صرف کتاب کافی بود، قرآن بالاترین کتاب است و می‌توانست همه‌ی مردم را ارشاد کند و حال آن که همان‌هایی که قرآن را می‌خوانند و حتی خوارج که پیشانی‌شان از نماز پینه بسته بود می‌بایست اصلاح شده باشند. پس باید به دست راهنما و رهبر تربیت شد. این رهبر چه کسی است؟ چون به قول مولانا:

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نباید داد دست ۶

در همان اواخر دوران پیغمبر (ص) و بعد از پیغمبر در زمان ابوبکر، مسیلمه کذاب برای خود دینی آورد یا أسود عَنسی هم دینی آورد که چون هیچ پایه‌ی معنوی و اجتماعی یا علمی نداشت نابود شدند، ولی ما علی (ع) را رهبر عارفان و رهبر تشیع می‌نامیم چون ایشان تربیت شده‌ی مستقیم حضرت پیامبر (ص) بود و اما به این جهت علی (ع) را امام می‌دانیم که پیغمبر تصریح به امامت او کرد و همین‌طور بعد از حضرت علی (ع) حضرت حسن (ع) را امام می‌دانیم برای این که به امامت حضرتش تصریح شد. از این امر چنین استنباط شده است که هر رهبری را باید رهبر قبلی تعیین کند. همان‌طور که پیغمبر و امام را مردم انتخاب نکرده‌اند، بلکه خدا انتخاب کرد، رهبران بعدی هم به‌طور غیرمستقیم باید با الهام خدایی انتخاب شوند یعنی هر رهبری برای بعد از خودش باید جانشین تعیین کند و همین وضعیت در دوران دوازده امام برقرار بود. بعد از غیبت امام دوازدهم مسأله‌ی تعلیمات و تربیت شریعت و طریقت از هم جدا شد. امر شریعت را امام (ع) به فقها سپردند چنان که نقل است که فرمودند: مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلِدُوهُ ۷. بنابراین بر هر مکلفی واجب است که جستجو کند و به هر یک از فقها که دارای این صفات بودند اقتدا کند، البته از لحاظ اعمال نه از لحاظ اعتقاد؛ ولی در زمان غیبت، اخذ بیعت و تربیت معنوی را حضرت به جنید بغدادی سپرده و به او اجازه دادند که خود برای خویش جانشین تعیین کند و آن جانشین هم، جانشین الی یوم القیامه. این اتصال و دائمی بودن وجود رهبر را در تصوف اصطلاحاً «سلسله» می‌گویند.

بنابراین وقتی می‌گوییم «سلسله‌ی نعمت‌اللهی» یعنی سلسله اجازاتی که حضرت شاه سیدنعمت‌الله هم در آن جای داشتند و حلقه‌ای از آن بودند والا حضرت شاه سیدنعمت‌الله ولی نه با مرشدشان حضرت شیخ عبدالله یافعی و نه با جانشین‌شان حضرت شاه برهان‌الدین خلیل‌الله از لحاظ رهبری مذهبی تفاوتی نداشتند و همه در یک ردیف بودند. منتهی در این سلسله‌ی بزرگان عرفانی یا رهبران دینی بعضی به مناسبت‌های مختلف از جمله مناسبت‌های اجتماعی درخشش بیش‌تری داشتند و دوران اقتضا کرده است که تغییرات خاصی در آن سلسله داده شود یا این که دستورات دیگری گفته شود. به این مناسبت از آن به بعد سلسله را به نام آن رهبر خاص می‌نامیدند. مثلاً می‌گویند سلسله‌ی سهروردی یعنی سلسله‌ی بعد از شیخ شهاب‌الدین سهروردی یا سلسله‌ی نعمت‌اللهی یعنی همان سلسله‌ای که جناب شاه نعمت‌الله در آن از مریدان بود و سپس قطب شد و بعد از حضرت شاه سیدنعمت‌الله ولی به نام آن بزرگوار شهرت یافت.

و اما علت شاخصیت حضرت شاه که سلسله به نام ایشان نامیده شد در خصوصیات بارزی است که در این سلسله دیده می‌شود و برای تفصیل بیش‌تر باید به کتب مفصله مراجعه شود و در این‌جا به موارد مهمی از آن اشاره می‌شود. یکی مسأله‌ی اشتغال به کار است که در این سلسله بیکاری جایز نیست، یکی رعایت اعتدال احوال است، یعنی بین حالات صحو و سکر جمع می‌کنند و یکی هم مسأله‌ی حذف سماع است. البته خصوصیات دیگری هم هست که فعلاً مجال بحثش نیست.

مسأله‌ای که در این‌جا به آن می‌پردازیم مسأله‌ی سماع و موسیقی است. موسیقی عبارت است از نظم و هماهنگی در صداها و اصوات. مثلاً وقتی شما در سحرگاهی آرام در کنار رودخانه‌ای کوهستانی نشسته‌اید، صدای آبشارهای کوچک و صدای رودخانه با صدای برگ‌های درختان که به هم برخورد می‌کنند مجموعه‌ی این‌ها موسیقی خاصی را تشکیل می‌دهد که عارف را به حرکت درمی‌آورد، حرکتی درونی یعنی توجه به خداوند و توجه به یاد خداوند. بنابراین به این طریق می‌توان گفت که خود موسیقی به‌طور اعم نمی‌تواند تحریم شود. سعدی در داستانی می‌گوید:

دوش مرغی به صبح می‌نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو ر بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و ما خاموش ۸

این خود نوعی موسیقی است یا به اصطلاح سماع است. سعدی در دنباله می‌گوید:

«اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب» ۹

که اشاره به حدی است. حدی آهنگ خاصی بود که شتربانان می‌خواندند و شتر به هیجان می‌آمد و حرکت می‌کرد. نقل است که کاروانی را از بغداد

به اصفهان می‌خواستند بفرستند شتربان خدای بسیار جذابی می‌خواند. او تمام شب را که حرکت می‌کردند حدی خواند و اشتران هم با حال دو رفتند به طوری که صبح به اصفهان رسیدند، ولی شترها همه از شدت خستگی و ضربه مردند. بنابراین اساس اثر موسیقی مورد انکار نیست. تأثیر مسلمی که موسیقی در انسان دارد ممکن است هم در مسیر تقرب به خداوند و یادآوری وظایف انسانی و معنوی او باشد و هم خدای ناکرده در مسیر دوری از خداوند و تسلیم به هوای نفس باشد.

به این جهت است که می‌توان موسیقی را دو نوع تصور کرد: اول موسیقی‌ای که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند مثل خواندن کتب عرفانی با صدای خوب که الآن در مجالس عرفانی معمول است یا آنچه سعدی در مورد بانگ خروس می‌گوید که مقارن نماز صبح است موسیقی است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند. مسلماً چنین موسیقی را نمی‌توان منع کرد. در مقابل موسیقی است که انسان را از خداوند دور می‌کند. بسیاری از موسیقی‌هایی که امروزه متداول است

از این قبیل است یعنی تحریک احساسات و عواطف که نتیجه قهری موسیقی است موجب می‌شود که احساسات و غرایز و شهوات به حرکت در بیاید، در این صورت مسلماً چنین موسیقی‌ای حرام است و این موسیقی همان است که بدان «غنا» نام داده‌اند. غنا در واقع موسیقی‌ای است که انسان را از خداوند دور کند.

با این تقسیم‌بندی چگونه است که عده‌ای موسیقی را به طور کلی تحریم می‌کنند؟ چون حد مشخصی بین موسیقی الهی و غنا وجود ندارد و عبور از مرز این دو بسیار ممتنع است و درواقع آن کسانی که خود را مسؤول حفظ اخلاقیات انسان می‌دانند برای این که چنین انحرافی رخ ندهد به طور کلی موسیقی را تحریم کرده‌اند. اما اگر موسیقی از نوع الهی باشد صحیح است و البته آن هم بستگی به حالت طرف دارد. کما این که بسیاری از عرفای سابق من جمله غزالی در مواردی موسیقی و سماع را اجازه داده و در مواردی منع کرده است. آنچه که از گذشتگان به یادگار مانده است این است که امروز در بین ارادتمندان حضرت شاه نعمت‌الله در مجالس، کتب اشعار بزرگان با آواز خوب خوانده می‌شود تا هم توجه به موسیقی و هم توجه به معنای آن اشعار موجب پیشرفت معنوی شنوندگان بشود. به همین دلیل موسیقی سماع که اضافه بر موسیقی مضمّن حرکاتی هم هست در سلسله نعمت‌اللهی منع شده است و حسن آن تحریم شاید امروزه روشن تر و بارزتر دیده شود. اما هرگز حضرت شاه نعمت‌الله ولی موسیقی را تحریم نکرده است.

در شرح حال حضرت سلطان علیشاه از جانشینان حضرت شاه نعمت‌الله که در سنه‌ی ۱۳۲۷ قمری شهید شدند، آمده است که یکی از ارادتمندان شان به ایشان عرض کرد: اجازه می‌دهید من ساز بزنم؟ ایشان اجازه ندادند. در توضیح درخواست قبلی خود عرض کرد که مرحوم مشتاق (اشاره به حضرت مشتاق علیشاه است) هم تار می‌زد. ایشان فرمودند که تو مشتاق شو، هر کاری خواهی بکن. «فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ» هم که بزرگان تصوف فرموده‌اند منظورشان این است که ایمان بیاورید و سپس آنچه خواهید بکنید. یعنی اگر ایمان آوردید و مثلاً اگر مشتاق شدید جز خداوند هیچ چیز نخواهید خواست، پس آنچه خواستید می‌توانید بکنید نه این که هر کار نادرستی را می‌توانید انجام دهید.

در خاتمه مجدداً از دست اندرکاران این سمینار و به خصوص آقای دکتر سید مصطفی آزمایش که بانی آن شده‌اند متشکرم و امیدوارم که اهل فن از این سمینار بهره برده و برای دیگر رجال و بزرگان عرفانی هم چنین مراسمی گرفته شود تا مردم و هم‌میهنان ما بیش تر با مفاخر اجتماعی و مذهبی خود آشنا شوند.

والسلام ۱۰

پی‌نوشت‌ها:

۱. متن پیام افتتاحیه دومین سمپوزیوم بزرگداشت شاه نعمت‌الله ولی در تاریخ ۱۹ و ۲۰ مهر ۱۳۸۲ در دانشگاه لایدن هلند.
۲. جذبات الهیه، منتخبات کلیات شمس‌الدین تبریزی، گردآورنده شیخ اسدالله ایزد گشسب، انتشارات حقیقت، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹.
۳. تصحیح تاراچند و سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.
۴. خدایا اشیا را چنان که هستند به من نشان بده. شبیه این حدیث در عوالی اللثالی، ابن ابی‌جمهور احسائی، ج ۴، ص ۱۳۲ آمده است.
۵. سوره‌ی شعرا، آیه‌ی ۱۶۸.
۶. همان جا.
۷. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسن، دفتر اول، بیت ۳۱۶.
۸. هر کس از فقها که خویشتن‌دار و حافظ دینش بود و مخالف با هوای نفس خود و مطیع امر مولایش، بر عوام است که از او تقلید کنند.
۹. گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، ۱۳۶۸، حکایت ۲۵، ص ۹۷.
۱۰. این مطلب برگرفته از کتاب: مجموعه مقالات درباره‌ی شاه نعمت‌الله ولی. گردآوری و تدوین: شهرام پازوکی، تهران، حقیقت، ۱۳۸۵، دوم، صص ۲۸-۲۱.



ادامه تحرکات متحجرین در گراش و بازداشت ۵ درویش گنابادی در این شهر



همچنان جو شهرستان گراش استان فارس با ادامه‌ی تحرکات متحجرین و معاندین بر علیه درویش گنابادی در نماز جمعه این شهر متشنج اعلام شده است.

به گزارش خبرنگار مجذوبان نور، امام جمعه موقت شهرستان گراش در نماز جمعه مورخ ۱۹ خردادماه با تهدید به تخریب حسینیه درویش گنابادی در شهر گراش، درویش گنابادی را که شیعه‌ی اثنی عشری هستند ضاله خطاب کرده و گفته است: درویش برای جامعه‌ی اسلامی خطرناک هستند و باید با آنان برخورد کرد، در انتهای نماز جمعه نیز طوماری را که بر علیه درویش گنابادی آماده کرده بودند را خوانده و برای امضا در اختیار نماز گزاران قرار دادند.

در ادامه‌ی فاز جدید برخورد معاندین با درویش گنابادی شهرستان گراش و حرکت درویش به سمت این شهرستان برای حمایت از برادران ایمانی خود، ۵ تن از این درویش گنابادی توسط نیروهای امنیتی و لباس شخصی که از شهرستان دارون استان اصفهان برای حمایت از برادران ایمانی خود به شهر گراش رفته بودند صبح امروز بازداشت شدند.

اسامی این درویش به شرح زیر می‌باشد :

احمد اسماعیلی، عزت رحیمی، فرهاد اسماعیلی ، غضنفر عالی‌وند، امید رحیمی

این بازداشت‌ها در حالیست که در روزهای گذشته و امروز متحجرین و معاندین با اقدامی هماهنگ و به دستور نهادهای امنیتی با تجمع در میدان‌های شهرستان گراش و با استفاده از بلندگو و پخش شبنامه شروع به ایجاد جو سازی و تبلیغات سوء و تهیه طومار علیه درویش گنابادی این شهرستان کرده‌اند.



طومار متحجرین و معاندین ویر علیه درویش گنابادی در شهرستان گراش بعد از نماز جمعه امروز این شهر



تجمع متحجرین و معاندین ویر علیه درویش گنابادی در شهرستان گراش بعد از نماز جمعه امروز این شهرستان



تجمع متحجرین و معاندین ویر علیه درویش گنابادی در شهرستان گراش بعد از نماز جمعه امروز این شهرستان



پیام تسلیت و کلا و مدیران سایت مجذوبان نور زندانی در بند ۳۵۰ به خانواده ی مرحوم آیت الله سید عبدالعلی آیت اللهی

مدیران و پرسنل سایت مجذوبان نور زندانی در بند ۳۵۰ اوین، با ارسال پیامی، رحلت آیت الله سید عبدالعلی آیت اللهی را به کلیه سالکین الی الله و خانواده آن بزرگوار، تسلیت و تعزیت عرض نمودند. متن پیام بدین شرح است:

هوالحی

انا لله و انا الیه راجعون

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

درگذشت عالم عامل و فقیه کامل جناب آقای آیت الله سید عبدالعلی آیت اللهی که در کسوت شریعت خادم اسلام و راهنمای مسلمین بود را در درجه اول به خانواده و بازماندگان ایشان تسلیت گفته و همچنین این مصیبت جانکاه را به همه سالکان راه حق، عالمان و فقیهان و خصوصا شاگردان و ارادتمندان آن فقید تسلیت عرض می نمایم. امید که خداوند بر درجاتش بیافزاید و با اولیای خود محشور نماید.

مدیران سایت مجذوبان نور

بند ۳۵۰ زندان اوین

۹۱/۳/۲۳

حضرت آیت الله سید عبدالعلی آیت اللهی از مبارزان انقلاب اسلامی بود که از ابتدای انقلاب امامت جمعه لار را بر عهده داشت. تاسیس حسینیه اعظم لار و کتابخانه آن از مهمترین فعالیت های ایشان بود. سید عبدالعلی فرزند ارشد سید عبدالمحمد آیت اللهی در سال ۱۳۳۹ قمری در شهر جهرم زاده شد. ایشان مراحل عالی علم را نزد آیت الله محسن حکیم، آیت الله عبدالهادی شیرازی در نجف اشرف و آیت الله محمد حسین بروجردی در قم و اقا سید نورالدین در شیراز به پایان برد. مقام علمی ایشان زبانزد خاص و عام بوده و در منطقه لارستان از پایگاه مردمی و الایبی برخوردار بودند.

امام جمعه فقید لارستان به دنبال یک دوره کسالت شب گذشته دار فانی را وداع گفت و مردم شریف لارستان و استان فارس و مریدان بی شمار خود را داغدار کرد.

نوزده تن از درویش گنابادی کوار به دادگاه احضار شدند



به گزارش خبرنگار مجذوبان نور؛ مهرداد کشاورز، امیدعلی اکبری، محمد علی شمشیر زن، مهدی دهقان بوری، عیسی دهقان بوری، علی دهقان بوری، غلامعلی بیرمی، محمد جان صالح زاده، مهدی قنبری، امیرحمزه دهقان، محمد علی دهقان، محمد علی صادقی، بهیار رجیبی، کاظم دهقان، سید ابراهیم بهرامی، ابوذر ملکپور، عبدالرضا آرایش، محسن اسماعیلی و خانم زهرا رنجبر از درویش طریقت نعمت الهی گنابادی کوار به اتهام اقدام علیه امنیت ملی، اختلال در نظم عمومی، ضرب و جرح و حمل اسلحه غیر مجاز به شعبه کیفری دادگاه انقلاب کوار احضار شدند.

طبق این گزارش جلسه دادگاه این درویش گنابادی در مورخ سه شنبه ۲۳ خرداد ۹۱ و چهارشنبه ۲۴ خرداد ۹۱ برگزار خواهد شد.

پیش از این نیز ۱۷ تن از درویش گنابادی شهرستان کوار به محاربه و فساد فی الارض و حمل سلاح غیر مجاز متهم شدند. در پی این اتهامات؛ در اسفند گذشته برای ۱۷ تن از این درویش گنابادی در شعبه ۱۰۱ جزایی دادگاه عمومی جزایی کوار به ریاست قاضی همتی دادگاهی برگزار شد که پس از ارجاع این پرونده به دادگاه انقلاب شیراز، درویش گنابادی که متهم به محاربه و فساد فی الارض از این اتهام تبرئه شدند. در پی حملات نیروهای لباس شخصی و امنیتی در سال گذشته به منازل و مراکز کسب و کار درویش گنابادی کوار که در پی آن بیش از ۱۰۰ درویش بازداشت و دهها تن زخمی و یک درویش بر اثر خونریزی شدید به شهادت رسید، موج تازه ای از فشارها به درویش شهرستان کوار آغاز شد که در طول نیمه دوم سال ۹۰، منازل و محل کسب درویش گنابادی در این شهرستان مورد هجوم مامورین امنیتی قرار گرفت و تعدادی از درویش این شهرستان بازداشت شدند که هم اکنون سه درویش گنابادی شهرستان کوار (حمیدرضا آرایش، محمدعلی شمشیرزن و کاظم دهقان) در زندان عادل آباد نگهداری می شوند.



روزه سیاسی وکلا و مدیران سایت مجذوبان نور زندانی در بند ۳۵۰ زندان اوین



وکلا و مدیران سایت مجذوبان نور زندانی در بند ۳۵۰ در سومین سالروز کودتای انتخاباتی سال ۸۸ و در اولین سالگرد شهادت هدی صابر، به عنوان اعتراض اقدام به گرفتن روزه سیاسی کردند. روز سه شنبه ۲۳ خرداد، در اوج زندانی بند ۳۵۰ در اعتراض به کشته شدن شهید هدی صابر و سالروز کودتای انتخاباتی سال ۸۸ و در اعتراض به افزایش محدودیت ها و اعمال فشارهای روانی از سوی دستگاه قضایی و نهادهای امنیتی بر زندانیان این بند روزه سیاسی گرفتند. در اوج زندانی بند ۳۵۰ اوین که از وکلای در اوج و مدیران و پرسنل سایت مجذوبان نور هستند و در این حرکت اعتراضی شرکت داشته اند عبارتند از آقایان فرشید یداللهی، امیر اسلامی، حمید مرادی، رضا انتصاری، امید بهروزی، افشن کریمپور و مصطفی دانشجو.

لازم به ذکر است که این در اوج گنابادی بیش از ۹ ماه است که در بندهای امنیتی ۲۰۹ و ۳۵۰ اوین در بازداشت بسر میبرند. زندانیان بند ۳۵۰ اوین که همگی زندانیان سیاسی و عقیدتی هستند، از بسیاری از حقوق قانونی خود از جمله حق تماس تلفنی، ملاقات منظم و برخورداری از مرخصی قانونی محروم اند.

تلفن های این بند از بیش از دو سال قبل قطع است و تعدادی از زندانیان این بند که غالب آنها متهمان پس از انتخابات ۸۸ هستند و در دادگاههای ناعادلانه سه سال اخیر به حبس محکوم شده اند، از زمان بازداشت تاکنون به مرخصی نیامده و تعدادی دیگر در سه سال اخیر تنها چند روز از مرخصی بهره مند شده اند.

هفته پیش خانواده های ۴۶ زندانی سیاسی این بند در نامه به دادستان تهران، از بی قانونی و بی بهره ماندن زندانیان از حقوق ابتدایی خود به شدت انتقاد کردند و نوشتند: ما برای عزیزان خود خواسته هایی فراتر از همه حقوقی که سایر زندانیان از آن برخوردارند و تا پیش از تصدی شما در مورد زندانیان سیاسی بعد از انتخابات به بند ۳۵۰ حتی در این زندان به رسمیت شناخته می شد، نداریم. آیا در کشوری که مدعی اجرای عدل اسلامی است اینها انتظاری گزافه است؟



بستری شدن حمیدرضا مرادی در بیمارستان طالقانی تهران

حمیدرضا مرادی سروستانی از در اوج گنابادی و یکی از مدیران سایت مجذوبان نور صبح روز ۲۴ خرداد ماه در بیمارستان طالقانی بستری شد. به گزارش خبرنگار مجذوبان نور؛ در سه ماه گذشته برای بار سوم است که آقای مرادی به بیمارستان منتقل و بستری می شوند.

این در اوج گنابادی که از مشکل قلبی و گرفتگی عروق رنج می برد برای انجام آنژیوگرافی و معاینات تخصصی صبح امروز در حالی در بیمارستان طالقانی بستری شده است که در اردیبهشت ماه نیز به دلیل خونریزی شدید کلیوی به مدت یک هفته در بیمارستان مدرس تهران بستری و تحت مداوا بوده است.

حمید مرادی از در اوج گنابادی و یکی از مدیران سایت مجذوبان نور می باشد که در شهریور سال گذشته پس از حوادث شهرستان کوار استان فارس به همراه ۱۵ تن دیگر از در اوج گنابادی که از وکلا و پرسنل سایت مجذوبان نور بودند بازداشت شده و هم اکنون به همراه ۶ تن دیگر از در اوج گنابادی بیش از ۹ ماه است که در بند امنیتی ۳۵۰ زندان اوین در بازداشت بسر می برد.